

را ارایه کرد. تأکید بر بوخارین احتمالاً به خاطر رساندن مطلب به گوش استالین بود. دادستان بعنوان مدارک بیشتر، به عبور غیرقانونی از مرز، وجوه اعتصابات، اعتصاب دانشگاه و "هسته‌های مخفی مباحثه"، استناد کرد. "این جانوران نمک‌شناس" به بیان او، "از دست و دلبازی شاهنشاه و مردم زحمتکش ایران سواستفاده کرده‌اند".

وکلائی مدافع، در پاسخ، اظهار داشتند که موکلان آنها به جز شرکت در جلسات مباحثه و تبادل افکار بی‌آزار، کار دیگری نکرده‌اند. وکلا قاطعانه ارتباط با کمینترن را تکذیب می‌کردند. یکی از وکلا اظهار داشت، فرزندان چنین "خانواده‌های محترمی"، "روحانیون سرشناسی" و "رجال مملکت" امکان ندارد بتوانند "عقاید کمونیستی و الحادی" داشته باشند. وکیل دیگر تصریح کرد که قانون امکان منع مطالعه کتاب را نداده و در غرب آثاری چون «سرمایه» از خواندنی‌های واجب است: "کسی که در غرب آثار مارکس را مطالعه نکرده باشد، تحصیل کرده قلمداد نمی‌شود". وکیل دیگر اذعان نمود که باید به این متهمین تبریک گفت، زیرا بسیاری از هم‌سن و سال‌های آنها برای فرار از خواندن کتب جدی، دست به هرکاری می‌زنند. وکلائی سازماندهان کارگران، موکلین خود را ساده‌تر از آن تصویر کردند که به چنین نظریات بلندپروازانه و پیچیده‌ای علاقمند باشند.

ارانی در دفاعیات چهارساعته خود صلاحیت دادگاه را مردود شناخته، آن را در مغایرت آشکار با قانون اساسی، بویژه بند مربوط به آزادی عقاید، دانست.^{۱۴۹} احتیاجی به گفتن نیست که مطبوعات از انتشار سخنان وی پرهیز کردند. با اشاره به محاکمات معروف تاریخی، هم‌چون محاکمه‌های سقراط و گالیله، تفتیش عقاید، حریق رایشتاگ و "پنجاه و سه نفر" اخیر در روسیه، ارانی قاضی رابه خاطر تسلیم شدن در برابر فشارهای سیاسی، سلب مسئولیت اخلاقی از خود و خیانت به آرمان‌های مشروطیت که به خاطر آن "هزاران ایرانی جان خود را فدا کردند"، مورد سرزنش قرار داد. او اظهار داشت که قانون اساسی نه فقط برای تفکیک قوه قضاییه از مجریه، بلکه برای حمایت از آزادی بیان، بویژه آزادی خواندن کتاب، پدید آمده است. روشنفکرانی چون ولتر، روسو و مونتسکیو، طبق گفته ارانی، به علاوه

اکثر کشورهای پیشرفته جهان، یعنی آمریکا، بریتانیا، فرانسه و سوییس، برای آزادی افکار و عقاید ارج و قرب بسیار قائل هستند. او در ادامه می‌گوید "آزادی بیان بیشتر در کشورهای مستعمره، همچون فلسطین و هند، خاموش شده است". مشکل به نظر می‌رسد که این، سخنان یک استالینیست باشد.

ارانی حاکمیت رامتهم به تخطی از انجام مراحل قانونی و حقوقی کرد. قانون جزایی ۱۳۱۰ را، هم به خاطر نقض آزادی افکار و هم به دلیل طی نشدن واقعی مراحل تصویب آن در مجلس، بی اعتبار دانسته، آن را رد می‌کند.^{۱۵۰} استدلال او این است که پلیس چند جوان ساده لوح را مجبور به اعتراف دروغ درباره حزب سیاسی کرده که وجود خارجی ندارد. او ایجاد حزبی سیاسی یا نگارش بیانیه اول ماه مه را قاطعانه تکذیب می‌کند. همچنین مُصرانه علاقه اش به خواندن کتاب، بحث درباره نظریات گوناگون و انتشار مجله دنیا که داشتن مجوز انتشار دولتی آن رابه قاضی گوشزد می‌کند را صرفاً از جنبه آکادمیک می‌داند. **ارانی** اعلام می‌دارد "شما ممکن است عقاید دمکراتیک یا سوسیالیستی مرا نپسندید، ولی نمی‌توانید آنها را ممنوع کنید، همان طور که نمی‌توانید سایر پدیده‌های غربی را منع کنید. چه بخواهید، چه نخواهید، مجبورید بسیاری از چیزها، مانند لباس، غذا، معماری، اندیشه کلی تمدن و سیاست غربی را از غرب عاریه بگیرید". **ارانی**، برخلاف روشنفکران کنونی، خودبه گرایش غربی و تجددطلبیش مُعترف بود. البته امکان دارد برخی وی را غربزده بخوانند.

دادگاه احکام سنگینی صادر کرد. **ارانی** به خاطر وابستگی به تشکیلات کمونیستی به ده سال زندان "مجرد"، برای تبلیغات و ترویج مرام کمونیستی به سه سال حبس "تأدیبی" و سه سال دیگر حبس برای نگارش بیانیه اول ماه مه محکوم شد. برای تأثیر بیشتر، دادگاه از اعلام پی درپی یا همزمان بودن طول مدت احکام خودداری کرد. به رغم آن که زندان‌های ایران به ندرت محکومین را، برای مدتی طولانی، در انفرادی‌های مطلق قرار می‌دادند، در احکام مذکور حبس مجرد منظور شده بود. خلاصه، این شبهه پیش آمده بود که **ارانی** به شانزده

سال زندان که ده سالش انفرادی بود، محکوم شده است. یازده تن دیگر، شامل کامبخش و بهرامی، به ده سال، چهار نفر به هشت سال، دو تن به هفت سال، یک نفر به شش سال، بیست و یک تن، شامل کلیه روشنفکران جوان، به پنج سال زندان مجرد و نه نفر به چهار سال و یک تن به دو سال زندان عادی محکوم شدند. سه تن با محکومیت‌های سبک‌تر به زودی از زندان آزاد شدند. اما سفارتخانه بریتانیا اظهار نظر می‌کند که مجازات‌ها، با توجه به وابستگی صرف متهمان به "انجمن مباحثه‌ای با گرایشات چپی" به طور غیر معمولی سنگین بود.^{۱۵۱} بزرگ علوی می‌نویسد "وقتی ما محکوم شدیم، حبس‌ها به حدی شدید بود که بعضی می‌گفتند ما را محکوم کرده‌اند، فقط برای آنکه جوانان ایران عبرت بگیرند و دیگر پیرامون افکار خطرناک نگردند."^{۱۵۲} او در جایی دیگر می‌افزاید این سیاست موفق شد: جامعه، به خصوص طبقه متوسط، پشت سیاست سکوت و همرنگی با جماعت پنهان شد.^{۱۵۳}

پنج‌جاه و سه نفر در سال ۱۳۱۷ - پنج‌ماه پیش از محاکمه، از زندان مرکزی به زندان قصر انتقال یافتند. بسیاری از آنها تا ۱۳۲۰ آنجا ماندند. "زندگی ما" به نوشته خامه‌ای "در قصر بهبود یافت"^{۱۵۴}. تعدادی، شامل اسکندری، یزدی، رادمنش و علوی، در بند ۷ کنار کمونیست‌های قدیمی زندانی شدند. سایرین، بویژه ارانی، کامبخش و سازماندهان کارگران، به بند دو که از زندانیان غیرسیاسی به سبب "حفاظت" از آنها در برابر "نفوذ ایده‌های خطرناک" تخلیه شده بود، منتقل شدند.^{۱۵۵} بند هفت به بند "اعیان"؛ بند دو به بند "پرولتاریا" مشهور بودند. به رغم این واقعیت که کمونیست‌های سرسخت در بند هفت بودند، خامه‌ای با افتخار می‌گوید زندانیان "خطرناک‌تر" در بند دو به سر می‌بردند.^{۱۵۶}

هر بندی برای خرید آذوقه، خصوصاً میوه، صندوق خود را درست کرد. چون زندانیان بند هفت از وضع مالی بهتری برخوردار بودند، صندوق آنان پول بیشتری برای خرج کردن داشت. آنان، زندانیان عادی را برای نظافت سلول‌ها، جمع کردن رختخواب‌ها و گرم کردن غذاها به کار گرفته بودند. خامه‌ای، به کنایه، شرح می‌دهد که

امتیاز طبقاتی حتی در قصر هم قابل تشخیص بود^(۱۵۷). گرچه اغلب این "پیشخدمتان خانگی"، قرار بود برای مسئولین خبرچینی کنند، با این همه، وفاداری آنها نسبت به اربابان خود بیشتر از زندانبانان بود. رفتار با پنجاه و سه نفر، بخشی به خاطر ارتباطات خانوادگی و بخشی دیگر به دلیل آنکه امکان مالی پرداخت رشوه، برای گذران زندگی در زندان را داشتند، بهتر از کمونیست‌های قدیمی بود. **جهانشاهلو** می‌نویسد: زندانبانان به ما کمک بسیار می‌کردند، چون هم "بامعرفت" بودند و هم به پول نقد اضافه احتیاج مبرم داشتند^(۱۵۸). **بزرگ علوی** به خاطر دارد که در سراسر روز نگهبانان با آنها کاری نداشتند. او همچنین به یاد دارد که یک بار به نگهبان فضولی گفته، صدایش را پایین بیاورد چون شازده، (منظور اسکندری بوده) در حمام است. نگهبان، با تکریم، کلام وی را اجابت می‌کند^(۱۵۹).

زندانیان از ساعات ملاقات برای دیدار با دوستان و اقوام برخوردار بودند. اجازه ارسال و دریافت نامه داشتند. قادر بودند لباس، غذا، دارو و رختخواب هم از خانه بگیرند. آنها می‌توانستند تا پنج ساعت در حیاط قدم زده، تنها یا دست‌جمعی ورزش نموده، فوتبال و والیبال بازی کنند. گروهی سبزیجات و گل در حیاط زندان کاشتند. با زندانیان بندهای دیگر در حیاط، حمام یا بهداری رفت و آمد داشتند. برای رفتن به بهداری، از بند چهار که زندانیان سیاسی دیگر در آن بودند، عبور می‌کردند. برای رفتن به حمام، می‌باید از بند هشت، ویژه رجال زندانی، بگذرند. به مناسبت اول ماه مه، سالگرد انقلاب اکتبر و عید نوروز میهمانی شام می‌دادند. نمایشنامه‌های کوتاه و برنامه هنری اجرا نموده و شطرنج بازی می‌کردند، با این همه، از تریاک و ورق (سرگرمی محبوب سالخوردگان) دوری می‌جستند. با استفاده از کتاب راهنمای قاچاقی وارد زندان شده، در خصوص روانشناسی عامه، خواب یکدیگر را تعبیر می‌کردند. با سر کتاب بازکردن دیوان حافظ و کلیات سعدی، تمرین فال‌گرفتن می‌کردند. برای هم، داستان و لطیفه تعریف می‌کردند. **ارانی**، باشوخ طبیعی فوق‌العاده‌اش، منبع تمام ناشدنی لطیفه‌های **ملانصرالدین** بود. اغلب بند، از صدای خنده بلند یزیدی، که به آن معروف بود، پُر می‌شد.

برخی نزد یکی از کمونیست‌های قدیمی که مجسمه‌ساز موفقی بود، هنر می‌آموختند.

رشوه برای زندانیان امتیازات ویژه فراهم می‌ساخت. آنها در زندان برای خود ودکا درست می‌کردند. کتاب، روزنامه و حتی مجلاتی با عکس‌های مستهجن به داخل زندان قاچاق می‌کردند و بعضی، حیوانات دست‌آموز داشتند: ملکی، گربه‌ای ولگرد داشت، بهرامی جغدی از حیاط زندان را نگه می‌داشت. به هنگام شیوع تیفوس، آنها تمام شب بیدار مانده و بدین طریق جان اشخاص رانجات می‌دادند. چهار پزشک در جمع آنان، اجازه طبابت داشتند. وقتی قرار بود آپاندیس بزرگ علوی جراحی شود، دکتر خصوصی او در بیمارستانی واقع در مرکز شهر تهران، این عمل را انجام داد. زمانی که جهان‌شاهلو از یک جلسه بازجویی در زندان مرکزی خلاص شد، نگهبانان برای گذران وقت آسایش خود سری به قهوه‌خانه نزدیک زندان زده و او را آزاد گذاشتند تا در خیابان‌های تهران، به تنهایی، گردش کند.^{۶۰}

زندانیان، علائق روشنفکری خود را هم پیگیری می‌کردند، به خصوص پس از صدور فرمان شاه در سال ۱۳۱۷ که به آنها اجازه می‌داد، در زندان، کتب "غیرسیاسی" داشته باشند. این فرمان، به نوشته علوی، صرف نظر از تأثیرات زیان‌بارش، باشور و شعف همراه بود. رییس زندان فقط به کتب آلمانی درباره اقتصاد، نه فرانسوی، اجازه ورود داد، به این خاطر که دومی به جای عنوان "اقتصاد ملی" از "اقتصاد سیاسی" استفاده کرده بود.^{۶۱}

"این روشنفکران"، به نوشته آوانسیان، "زندان قصر را به یک دانشگاه سرزنده تبدیل کرده بودند"^{۶۲}. برخی با مطالعه کتاب‌های درسی امیدوار بودند، روزی مدرک تحصیلی خود را بگیرند. سایرین با هم مبادله آموزش زبان خارجه می‌کردند. طبری زبان انگلیسی، آلمانی، روسی و ترکی اسلامبولی را (آخری را با کمک آپریم و یک کمونیست یهودی که سال‌ها در اسلامبول بوده) فراگرفت. بزرگ علوی کمی انگلیسی، روسی و ارمنی یادگرفت. او کتاب «خانم وارن» نوشته برنارد شاو را ترجمه کرده و بخشی از «ورق‌پاره‌های زندان» خود را، به طور آزمایشی، برای هم‌بندانش می‌خواند. او بعدها می‌نویسد، در

قصر تصمیم گرفتیم نویسنده حرفه‌ای شوم^{۱۶۳}. ارازی با تدریس زبان آلمانی به آوانسیان از او روسی یاد می‌گرفت. ملکی زبان‌های آلمانی و فرانسه درس می‌داد و کمی انگلیسی یاد می‌گرفت. گروهی دیگر مطالعه شعر و ادب، بخصوص حافظ و سعدی، رادرهم آمیخته بودند. طبری و پیشه‌وری ساعت‌ها درباره شعر کلاسیک فارسی با هم بحث می‌کردند. عده‌ای در زمینه تخصصی خود؛ ملکی درباره شیمی، رادمنش درباره فیزیک، یزدی و بهرامی درخصوص پزشکی، سخنرانی می‌کردند. اسکندری برای ترجمه «سرمایه» - کاری که پیش از دستگیری آغاز نموده بود، گروه کوچکی را به دور خود جمع کرد^{۱۶۴}. جهانشاهلو می‌نویسد "ما از صبح ساعت ۸ تا ۶ بعد از ظهر آزاد بودیم هرکاری دل‌مان می‌خواهد بکنیم، شاید ما خوش‌شانس‌ترین زندانیان سراسر دنیا بودیم"^{۱۶۵}. خامه‌ای، از قول هم‌سلولی خود، نقل می‌کند که دوران چهار ساله حبس او در قصر، از خدمت چهارماهه‌اش در ارتش راحت‌تر بوده است^{۱۶۶}.

آنها ساعات بسیاری را هم صرف گوش دادن به سابقه جنبش‌های رادیکال اولیه، نهضت جنگل و اعتصاب سال ۱۳۰۸ صنعت نفت، موضوعات ممنوعه در ایران رضاشاه، توسط پیشکسوتان کمونیست می‌کردند. اما رابطه کمونیست‌های قدیمی و گروه پنجاه و سه نفر، هم به خاطر اختلاف سنی، هم به دلیل تفاوت‌های اجتماعی آنها و هم به علت خصومت دیرینه پیشه‌وری، آوانسیان و افتخاری، همیشه خوب نبود. تصور جهانشاهلو از زندانیان قدیمی‌تر "روسیه پرستان کور" و "مردمان عامی بی‌سواد شمالی با دانش سطحی کوتومانند از مارکسیسم" بود^{۱۶۷}. خامه‌ای آنها را فعالینی بی‌مطالعه، ساده‌لوح و بی‌فرهنگ توصیف می‌کند که در حسرت بیرون راندن بریتانیایی‌ها از ایران می‌سوزند^{۱۶۸}. همین‌طور ملکی، آنها را ستایشگر خشک اتحاد شوروی می‌خواند، چون این افراد هرگز اروپای غربی را ندیده، بنا بر این به سادگی تحت تأثیر خیابان‌های پهن و بیمارستان‌های بزرگ مسکو قرار می‌گرفتند^{۱۶۹}.

در برابر، کمونیست‌های قدیمی، تازه‌واردان را بیشتر "فئودال‌های نازپرورده" و "روشنفکران بی‌تجربه" به‌شمار می‌آوردند^{۱۷۰}. سال‌ها بعد،

پیشه‌وری با آشفتگی و تحقیر، کتاب «پنجاه و سه نفر» بزرگ علوی را به نقد کشید. با وجود تمجید از ارانی به عنوان «روشنفکر صادق مارکسیستی که عضویتش در حزب کمونیست نامعلوم بوده»، به لحاظ شعور و معرفت وی را هم چون سایر هم‌نسلانش به عنوان جوانی نابالغ که جز خواندن کتاب کاری نکرده، نفی می‌کند. پیشه‌وری هشدار می‌دهد که «خوانندگان کتاب «پنجاه و سه نفر» ممکن است دچار این توهم شوند که زندانیان سیاسی پس از دستگیری، فقط به فکر سیگار بعدی خود هستند»^{۱۷۱}.

روابط این دو گروه با بحران دامنه‌دار درون کمینترن، بویژه محاکمات نمایشی مسکو - آشفته‌تر می‌شد. افتخاری دائم با نفی استالین به عنوان تزار جدید، با آب و تاب فهرست بلشویک‌های سرشناس معدوم‌شده به بهانه «خرابکار»، «عامل بیگانه» و «جاسوس امپریالیسم» را می‌خواند^{۱۷۲}. آوانسیان در پاسخ، افتخاری را «تروتسکیست خائن» می‌نامید. در این میانه، افتخاری و آوانسیان از پیشه‌وری با این استدلال که او اعتقادش را نسبت به کمونیسم از دست داده و سیاست وی در جهت جنبشی فراگیر، تضعیف مارکسیسم و چاپلوسی از طبقات ارتجاعی است، دوری می‌کردند.

در رقابت برای تحت‌تأثیر قرار دادن گروه پنجاه و سه نفر، برنده آوانسیان بود. این امر در خصوص برآیند سیاسی نسل مذکور، مسائل بسیاری را آشکار می‌ساخت. پیشه‌وری در بین رادیکال‌هایی که به مبارزه طبقاتی و انقلاب کارگری اعتقاد داشتند، از نفوذ کمی برخوردار بود. افتخاری، با اینکه از او حرف‌شنویی داشتند، نتوانست بیشتر از چهار تن را به سوی خود جلب کند، تازه همین افراد هم به زودی وی را تنها گذاشتند. طی عبارتی افشاگرانه در نیم قرن پیش، خامه‌ای می‌پذیرد که هنوز قادر به درک محاکمات نمایشی مسکو نیست، هر چند در زندان ساعت‌ها در این باره بحث شده بود^{۱۷۳}. ملکی، که بعدها از مارکسیست‌های عمده مخالف استالین شد، می‌گوید در آن روزها انتقاد از اتحاد شوروی به منزله نفی سوسیالیسم، دمکراسی و اصلاً پیشرفت‌های تاریخی بود^{۱۷۴}. وقتی در ۱۳۲۳ حزب توده اولین کنگره خود را تشکیل داد، نمایندگان حاضر در آن، شامل تعدادی از

اعضای گروه پنجاه و سه نفر، افتخاری را به عنوان مرتجع طرد نموده، پیشه‌وری را از جلسه اخراج کردند و آوانسیان را با آغوشی باز به عضویت کمیته مرکزی حزب فراخواندند. آخری، از سال‌های طولانی سپری شده در قصر، حداکثر استفاده را کرده بود.

اگرچه در زندان قصر با گروه پنجاه و سه نفر رفتار نسبتاً خوبی شده بود، تجربه آنها نشان از حداقل یک حادثه خشونت‌آمیز قابل ذکر با پلیس دارد. در بعد از ظهر یک روز شهریور ۱۳۱۸، خلیل ملکی با یکی از زندانبانان درگیر می‌شود. بعضی می‌گویند نگهبان مزاحم چُرت بعد از ظهری او شده بود؛ گروهی دیگر معتقدند نگهبان به یکی از زندانیان جوان‌تر نظرسوء داشته و عده‌ای دیگر براین باورند که ملکی مچ نگهبان راهنگام دزدیدن خمیردندان‌ش گرفته بود. دلیل هرچه باشد، ملکی محکوم به پانزده ضربه شلاق و رفتن به بند پنج، مخصوص خلافکاران عادی، می‌شود. برای اعتراض به این "اهانت"، زندانیان بندهای دو و هفت دست به اعتصاب غذا می‌زنند. "زندانی سیاسی را"، به گفته اسکندری، "نباید شلاق زد یا همانند جنایتکاران با آنها رفتار کرد" (۱۷۵). اعتصابیون از کمونیست‌های قدیمی و بخشی از گروه پنجاه و سه نفر تشکیل می‌شدند. عده‌ای، با محکومیت‌های کوتاه مدت، از شرکت در اعتصاب خودداری کردند، به این امید که به مناسبت ازدواج سلطنتی در راه، مشمول عفو واقع شوند. این تصمیم حیثیت انقلابی آینده آنها را خدشه‌دار می‌کرد.

اعتصاب غذا پنج روز طول کشید. این اعتصاب فقط زمانی خاتمه یافت که ملکی بار دیگر به بند خود بازگشت و به پای رهبران اعتصاب، شامل ارانی، کامبخش، آوانسیان، افتخاری و بهرامی، در حیات زندان، ده ضربه شلاق زدند (۱۷۶). اسکندری، در این باره می‌گوید "کشوری که در آن پزشکان و اساتید دانشگاه شلاق می‌خورند را نمی‌توان متمدن محسوب کرد" (۱۷۷). به ادعای خامه‌ای، رئیس زندان، چون از دوستان قدیمی فامیلی خانواده اسکندری بود، وی را از مجازات شلاق معاف می‌کند (۱۷۸). رئیس زندان (۱۷۹) بعدها اعلام می‌دارد که شلاق زدن را نباید "شکنجه" تلقی کرد، زیرا هدف از آن گرفتن "اطلاعات" یا "اعتراف" نیست، بلکه هدف اجرای قوانین زندان است (۱۸۰).

این بحران، آزمون‌های سخت گذشته برای ایجاد حس همبستگی را تقویت کرد. *خامه‌ای* می‌نویسد گروه، به رغم اختلافات درونی، با هم علیه دشمن متحد شده و در چهارچوب "ما" به جای "من" می‌اندیشیدند^{۱۸۱}. *ملکی* به خاطر دارد که روحیه همکاری و همدلی میان هم‌قطاران، هرچند بسیاری پیش از دستگیری یکدیگر را نمی‌شناختند، شکل گرفت^{۱۸۲}. *بزرگ علوی* از ماجرای اعتصاب غذا به عنوان نقطه‌اوج داستان «پنجاه و سه نفر» استفاده کرده، آن را بزرگترین ضربه شست گروه توصیف نمود و تأکید کرد که این اقدام، وسیله‌ای شد تا اشخاصی ناهمخوان درون یک گروه واحد جای گیرند. "زندان قصر، دسته پنجاه و سه نفر را پدید آورد"^{۱۸۳}.

به محض خاتمه اعتصاب غذا، هشت تن از ده رهبر اعتصاب به بندرعباس مالاربازده فرستاده شدند. با وجود آن‌که *آوانسیان* و *افتخاری* با هم حرف نمی‌زدند، آنها را واقعاً در غل و زنجیر به هم، روانه آنجا کردند. تا هنگام صدور عفو عمومی شهریور ۱۳۲۰ آنها را با این وجود که حتی در آنجا هم رهبری اعتصاب را برعهده گرفتند در بندرعباس نگاه داشتند. دو نفر باقی مانده، *ارانی* و *کامبخش*، به زندان مرکزی منتقل شده و در سلول‌های انفرادی، بدون غذای مناسب، رختخواب، کفش یا لباس، زندانی شدند. *ارانی* پنج ماه بعد در اثر ابتلاء به تیفوس (حصبه) درگذشت. گروهی مدعی هستند "پزشک" احمدی به او آمپول هوا تزریق کرد. سایرین ادعا دارند لباس‌های آغشته به میکروب تیفوس به سلول او فرستاده شد. تیفوس به احتمالی به این دلیل وی را از پای درآورد که هیچ هم‌بندی برای پرستاری از او به هنگام تب شدید، درکنارش نبود^{۱۸۴}.

به محض سقوط *رضاشاه*، چهار هم‌رکاب وی، شامل رئیس زندان قصر و "پزشک" احمدی زندان مرکزی، به جرم زیر پا گذاشتن حقوق خصوصی افراد، رشوه‌خواری، زندان‌های غیرقانونی و قتل زندانیان سیاسی؛ *ارانی*، *دیبا*، *فیروز میرزا*، *فرخی یزدی*، *مدرس*، *شیخ خزعل* و *سردار آسدرختیاری*، دستگیر شدند. نکته قابل توجه، غیبت شکنجه در میان فهرست جرائم آنها بود. پس از محاکمه‌ای جنجالی که تعدادی از اعضای گروه پنجاه و سه نفر به عنوان شهود در آن شهادت دادند،

این چهار همیار رضاشاه به خاطر قتل چندین زندانی سیاسی - منهای ارانی - محکوم شناخته شدند. دادگاه علت مرگ ارانی را پیشرفت فزاینده تیفوس و بی توجهی پزشکی تشخیص داد. شاه جدید، با بازگشت مجدد اعدام‌های علنی، فوراً سه تن از چهار محکوم دادگاه را عفو نمود، اما اجازه اعدام پزشک احمدی را داد که او را در میدان توپخانه به دار آویختند^{۱۸۵}. سفیر بریتانیا، اذعان می‌دارد که مردم "با آغوش باز همراه با رضایت خاطر"^{۱۸۶} در مراسم اعدام شرکت کردند. به دار آویختن پزشک احمدی نمادی به‌جا از حاکمیتی دغلباز، خشونت‌بار و حتی مرگبار فروپاشیده بود، ولی پایان شکنجه نبود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای آثار عمومی درباره قوانین شرع نگاه کنید به
 W.Floor, "Changes & Development in Judicial System of Qajar Iran (1800-1925)," in *Qajar Iran: Political, Social & Cultural Changes*, ed. E.Bosworth & C.Hillenbrand (Edinburgh: Edinburgh University Press, 1993), 113-47; M.Bassiouni, ed., *The Islamic Criminal Justice System* (New York: Oceana, 1982); J.Schacht, *An Introduction to Islamic Law* (Oxford: Oxford University Press, 1964); N.Coulson, *History of Islamic Law* (Edinburgh: Edinburgh University Press, 1964); F.Rosenthal, *The Muslim Concept of Freedom* (Leiden: Brill, 1960).
- ۲- بر روی تپه‌ای بزرگ و سنگی در میان شهر خرم‌آباد قلعه معروف و تاریخی فلک‌الافلاک ساخته شده‌است. به‌طور کلی تاریخ بنا و نام سازنده اصلی آن معلوم و مشخص نیست. ولی در گذشته بنام قلعه «شاپور خواست» مشهور بوده‌است. از اوایل قرن هشتم به بعد و پس از بنای شهر تازه خرم‌آباد قلعه رانیز بنام شهر نامیده‌اند. احتمال می‌رود نام فلک‌الافلاک از زمان قاجاریه روی آن گذاشته شده‌باشد. قلعه دارای هشت برج و محیط کلی ۲۲۸/۶۰ متر و بلندترین دیوار آن تا سطح تپه ۲۲/۵ متر است. در گذشته تمام قلعه یک صحن داشته لیکن در دوره‌های پسین با ساختن چند اتاق در وسط، آن را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند. این قلعه زمانی به زندان تبدیل شد و بسیاری از افراد دوران حبس خود را در آنجا گذراندند. خلیل ملکی یکی از زندانیان مشهور این قلعه بوده که در ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) پس از کودتای ۲۸ مرداد به آنجا تبعید شد. این قلعه یکی از بناهای معتبر تاریخی است که با گذشت زمان هنوز استوار و پابرجاست (برگرفته از «چپ‌درایران، خلیل ملکی به روایت اسناد ساواک»، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ج.ا.ا. تهران - زمستان ۱۳۷۹/۱۹۹۹، ص ۱۵۱). (م)
- ۳- Bassionuni, *The Islamic Criminal Justice System*, 70
- ۴- M.Rodinson, *Mohammad* (London: Penguin, 1971), 100-111
- ۵- Bassionuni, *The Islamic Criminal Justice System*, 72
- ۶- در لغت‌نامه دهخدا واژه «نسقی» به معنای «چوبدار و انتظام‌کننده شهریان و لشکریان» و معنای دیگرش «پاسبان و محافظی که از جانب پادشاه مقرر شده باشد، به‌خصوص در نظم سپاه و اردو» آمده‌است. در عین حال واژه «فراش غضب» دیگر کلمه نزدیک به عنوان مورد نظر ما، به معنای «کسی که قهر و غضب پادشاهی را اجرا می‌کند» و «سیاف (شمشیرزن و شمشیرگر و جلاد و دژخیم است) (لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ رایانه‌ای بروی لوحه فشرده (CD)، از انتشارات دانشگاه تهران - ایران). (م)
- ۷- J.Malcom, *The History of Persia* (London: Murray, 1856), 276, 279
- ۸- ج. شهری، «تاریخ اجتماعی تهران»، (تهران، ۱۳۷۰/۱۹۹۰)، جلد پنجم.
- ۹- در سده نوزدهم تشیع به دو فرقه عمده تقسیم شد: «شیخیه» و «بابیه». بنیانگذار شیخیه در دهه ۱۱۸۹ (۱۸۱۰)، واعظی عرب به نام شیخ احمد احسایی بود. شیخ که از تئسن برگشته بود، نه تنها این اصل اساسی تشیع را که ائمه جانشین راستین پیامبرند قلباً پذیرفت بلکه به این آموزه نامرسوم ملاصدرا، عارف و حکیم سده نوزدهم، نیز گردن نهاد که ائمه جانشین راستین پیامبرند قلباً حقیقی می‌توانند مستقیماً یا امام‌غایب ارتباط برقرار کنند. او، همچنین، به این مفاهیم صوفیانه عقیده جدیدی اضافه کرد که جامعه همواره در حال پیشرفت است و خداوند به هر نسلی یک شیعه حقیقی - به نام «باب» - اعطا می‌کند تا ارتباط جامعه را با امام برقرار کند و راهنمای آنان باشد... پس از مرگ سید کاظم رشتی (جانشین احسایی) در سال ۱۲۲۲ (۱۸۴۳)، پیروانش به سه گروه رقیب تقسیم شدند. اعضای گروه نخست که اغلب از تجار و پیشه‌وران تبریزی بودند، خود را «شیخی» می‌نامیدند... گروه دوم به رهبری شاهزاده حاکم کرمان، حاج کریم خان... به «کریم‌خانی» معروف شدند... گروه سوم به رهبری ملاحسین بشرویه که به پیشرفت و اصلاح و همچنین ظهور قریب‌الوقوع شیعه حقیقی معتقد بودند، به آموزه‌های اصلی شیخ وفادار ماندند. موعود ملاحسین بشرویه، در سال ۱۲۲۳ (۱۸۴۳)، در هیئت تاجر جوانی به نام سید علی محمد ظهور کرد. علی محمد، بعد از سالها مطالعه نزد حکمای شیخی در کربلا خود را «باب» معرفی کرد و بسیاری از مریدان احسایی را در خود جمع کرد. او نیاز به اصلاحات اجتماعی بویژه از بین بردن فساد در بین مقامات عالی، تصفیه عالمان منحرف، حمایت قانونی از تجار، شکستن حرمت ربا و بهبود بخشیدن موقعیت زنان را تبلیغ کرد. (یرواند آبراهامیان، «ایران بین دو انقلاب»، مترجمان: احمد گل محمدی و

محمدابراهیم فتاحی، نشر نی (تهران)، چاپ ششم، ص ۲۳-۲۲)، باب در ۱۳۶۱ هـ ق ادعای بابت کرد یعنی که وسیله رابط امام زمان است. در ۱۳۶۳ ادعای مهدویت کرد یعنی که امام زمان است. در سال ۱۳۶۴ ادعای نبوت کرد یعنی که پیامبرم و در همان سال ادعای ربوبیت به معنای پروردگار عالم بودن نیز کرد. در سال ۱۳۶۵ ادعای الوهیت نمود. او بالاخره در ۱۳۶۶ تمام دعاوی خود را منکر شد و توبه کرد، ولی با مقاومت و شورش مریدانش مواجه شد. باب را سرانجام در همین سال ۱۳۶۶ به دار آویختند (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره باب و قیام بایبان ن.ک. به «چهل سال تاریخ ایران»، ج ۲، صص ۹-۲۸ ب. افراسیابی، «تاریخ جامع بهائیت»، تهران)، (م)

۱۰- اقدامی وحشیانه و قرون وسطایی که مطابق آن، بدن قربانی در نقاط متعددی سوراخ شده، در هر سوراخ سمی فرو می‌کنند تا محکوم، به این صورت، سوزانده شود. (م)

۱۱- M. Sheil, *Glimpses of Life & Manners in Persia* (London: Longman, 1815), 2:454

Ibid, 281

۱۲- ا. سعیدی سیرجانی، «وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیسی»، (تهران، ۱۳۶۲/۱۹۸۲).

۱۳- Galley کشتی دراز و کم‌ارتفاعی با بادبان و دو ردیف پارو که توسط بردگان یا تبهکاران به حرکت در می‌آمد. (م)

۱۵- سعیدی سیرجانی، «وقایع اتفاقیه»، صص ۴۰۴-۳۸۴.

۱۶- ت. دانش، «حقوق زندانیان»، (تهران، ۱۳۶۶/۱۹۸۷)

۱۷- طلوعی در یکی از کتاب‌های خود در این باره می‌نویسد: تشکیلات نظامی در ایران، قبل از کودتای ۱۳۰۲/۱۹۲۰ و براساس تشکیلات پلیس در سایر نقاط جهان به وجود آمده و به وسیله مستشاران خارجی که آخرین آنها ژنرال «وستداهل» سوئدی بود، اداره می‌شد. هنگامی که رضاخان در آبان ماه سال ۱۳۰۲/۱۹۲۳ رئیس‌الوزرا شد، قبل از هرکاری درصدد قبضه کردن این تشکیلات برآمد و چون ژنرال سوئدی از او تمکین نمی‌کرد موجبات برکناری وی را از ریاست نظامی فراهم ساخت. ژنرال وستداهل در اوایل دیماه ۱۳۰۱/۱۹۲۳ از کار برکنار شد و امور نظامی موقتاً به حاکم نظامی وقت تهران، میرزا محمدخان امیراقتدار محول گردید، ولی سرپرستی وی بر امور نظامی مدت زیادی به طول نینجامید و رضاخان در اواخر دیماه ۱۳۰۲/۱۹۲۳ سرهنگ محمدخان درگاهی را به ریاست نظامی برگزید. درگاهی اولین رئیس نظامی رضاخان، که قریب شش سال این سمت را به عهده داشت، مردی بسیار شرور و بی‌رحم بود که قبل از تصدی مقام ریاست نظامی به «محمدجاقو» شهرت داشت. درگاهی افسر ژاندارمری بود و در کودتای ۱۳۰۲/۱۹۲۰ با درجه «یاوری» یا سرگردی ریاست ژاندارمری قم را به عهده داشت (م. طلوعی، «بازیگران عصر پهلوی» (تهران، ۱۳۷۲/۱۹۹۳)، ن: نشر علم، ۲: ۲-۹۶۱؛ همچنین ن.ک. به م.س. قمی تفرشی، «پلیس خفیه ایران، مروری بر برخداهای سیاسی و تاریخیچه شهرهای ۱۳۲۰-۱۳۲۹»، ن: انتشارات ققنوس (تهران، ۱۳۶۷/۱۹۸۸)، (م)

۱۸- فنکه که شاید اولین و درعین حال مخوف‌ترین زندان مدرن ایران به حساب می‌آید، امروز همچنان پابرجا و متأسفانه با نام بازداشتگاه کمیته توحید (بند ۳۰۰۰) هنوز فعال است. این زندان در ابتدای بنای خود به «زندان مرکزی تهران» و بعدها به «زندان شهرانی» و «زندان موقت» هم شهره شد که در میان مردم عامی با عنوان «فنکه» از آن یاد می‌شد. زندان موقت زندانیان بسیار معروف، از اعضای گروه موسوم به «بنجاه و سه نفر» گرفته تا رجال و دلتامردان رژیم پادشاهی را در خود محبوس داشته و نهایتاً در دهه ۷۰ (۷۰) و هنگام حکومت محمدرضا شاه دستخوش تحول و دگرگونی اساسی شد. در این سال‌ها این بازداشتگاه به زندان «کمیته مشترک ضد خرابکاری» زیر نظر ساواک و شهرانی وقت برای مقابله و حبس جریان‌ات مسلح چریکی تبدیل شد و زجر و شکنجه جوانان معترض بسیاری را به خود دید. این زندان، با گنجایش ۶۰۰ زندانی، در داخل مجموعه ساختمان‌های شهرانی کل کشور مابین میدان سپه (توپخانه بعدی و امام خمینی امروزی) و حسن آباد قرار گرفته است. زندان فنکه در اطراف دایره‌های به شعاع ۷ تا ۸ متر بنا شده و در داخل همین دایره حوض نسبتاً بزرگی قرار دارد که از قدیم الایام یکی از ابزارهای شکنجه زندانیان بوده و بارها زندانیان را در سرمای شب داخل آن انداخته‌اند. این زندان دارای شش بند با تعدادی از اتاق‌های اطراف فنکه و یک مجموعه سلول انفرادی است. طبقه دوم و سوم آن دارای بالکنی مشرف به حیاط است. اما سرتاسر جلوی بالکن تا سقف میله‌های آهنی با شکلی شبیه آرم پلیس مخوف آلمان نازی، یعنی SS آنها را مسدود کرده است. تنها تصویر دردسرس از این زندان همان ساختمان استوانه‌ای زندان فیلم «بایکوت» ساخته محسن مخملباف به سال ۱۳۶۵/۱۹۸۶ است. (برای آگاهی بیشتر ن.ک. به و. یامداد (مستعار)، «جمهوری زندان‌ها» (فرانکفورت، ۲۰۰۱/۱۳۸۰)، ۲: ۲-۱۸۱ و ۹: ۱-۱۰۶)، (م)

۱۹- ا. اوانسیان، «یادداشت‌های زندان: سال‌های ۴۲-۱۹۲۸»، (استکهلم، ۱۹۷۹)، صص ۶-۷

۲۰- ع. دشتی، «ایام محبس»، (تهران، ۱۳۳۳/۱۹۵۳)، صص ۱۵

۲۱- فیروز میرزا فرمانفرما (نصرت‌الدوله)، «مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات... فیروز میرزا»، ناشر: ماتحادیه و س. بی‌را (تهران، ۱۳۶۶/۱۹۸۷)، ۲: ۶۸-۱۲۱

۲۲- بعنوان مثال، تهران با جمعیت بالای ۲۰۰/۰۰۰ نفر، بیش از پنج قتل در ۱۳۲۵ ندانست.

British Legation, *Mortality Statistics*, F.O. 371/Persia 1926/34-11500

۲۳- ج. بیشه‌وری، «یادداشت‌های زندان»، (تهران، ۱۳۲۳)، صص ۱۴۷

۲۴- م. حبیبی، «زندان‌ها و زندانیان در ایران»، گنجینه ۱، شماره‌های ۲-۳ (پاییز-زمستان ۱۹۹۱): صص ۵۸-۳۴

۲۵- قصر قجر (یا همان قاجار) از قدیمی‌ترین کاخ‌های پادشاهان قاجار بود که توسط فتحعلی‌شاه در نیمه راه شمیران احداث گردید. این بنای وسیع که بالای نهای قراردانت دارای چهار برج مراقبت و دفاع، ولی فاقد پنجره‌های بیرونی بود و به همین جهت به یک قلعه‌نظامی بیشتر شباهت داشت تا به یک کاخ سلطنتی. باغ‌های آن که به وسیله استخرها و تهرهایی 'زهم مجز' بودند روی قطعه زمینی نودرتو احداث شده بود. درب ورودی قصر دارای بالاخانه‌ای بود که چشم‌انداز زیبایی از صحرا، شمیران، تهران، خرابه‌های ری و نجف‌آباد، کاخ‌های اشرف‌آباد و دوشان‌تپه از آن بالا دیده می‌شدند. رضاشاه در زمان کسب قدرت در صدد بود تا آثار و بناهای مربوط به عصر قاجار را منهدم نموده و برای پاک کردن خاطره‌ها آنها را از میان بردارد. بالطبع یکی از معروف‌ترین بناهای مربوط به خاندان قاجار همین قصر قجر بود. نظریه دگرگونی‌های بسیاری که در زمینه پدیدآوردن نظام جدید حقوقی در جریان بود، نیاز به برپایی ندامتگاهی با شرایط امروزی حس می‌شد، بنابراین، این بنا جهت تبدیل به زندانی مدرن‌گرایش گردید. مسئولیت ساختمان زندان جدید در محل قصر قجر بر عهده سرهنگ محمدخان درگاه‌ی - اولین رییس ایرانی تأمینات و نظمی - گذارده شد. روز ۱۱ آذر ۱۳۰۸ (۲ دسامبر ۱۹۲۹) زندان قصر قجر که در زبان عامی به «زندان قصر» شناخته می‌گردد در حضور رضاشاه افتتاح شد. طبق گزارشی که درگاهی در حضور رضاشاه قرائت کرد، ظرفیت و امکانات این بنا این‌گونه اعلام شد: «زندان قصر دارای ۹۲ اتاق برای زندانیان است و گنجایش ۸۰۰ زندانی را دارد. ۹۶ اتاق آن پنج‌نفره و بقیه یک‌نفره هستند. در قسمت مریضخانه هم شش اتاق شش نفری و شش اتاق یک نفری [وجود] دارد. در این عمارت محله‌هایی هم برای کارهای صنعتی از جمله قالی‌بافی و نجاری و صنایع یدی [کارگاه] ساخته شده که محبوسان به‌توانند صنعت بیاموزند» («گزارشی از احداث زندان جدید قصر به شاهنشاه»، روزنامه اطلاعات، ۱۲ آذر ۱۳۰۸/۲ دسامبر ۱۳۲۹). جالب اینجاست که خود محمددرگاهی (ممد چاقو) به جرم اختلاس در ساختمان همین عمارت از نخستین زندانیان زندان قصر بود. تاریخ‌نگاران ایرانی علت بازداشت و به زندان افتادن وی را رقابت‌های میان وی و تیمورتاش توصیف کرده و پرونده کیفریش را دسیسه تیمورتاش برای خارج کردنش از صحنه سیاست ایران قلمداد کرده‌اند. از طنزهای تاریخ یکی هم آن‌که در آینده نه‌چندان دور خود تیمورتاش هم در قالب زندانی در کنار درگاهی در قصر محبوس گردید! سرانجام روزنامه‌های تهران در ۱۴ آذر ۱۳۸۱ (۵ دسامبر ۲۰۰۲) خبر آغاز تخلیه زندان قصر را انتشار دادند. روزنامه توسعه در شماره ۴۶۰ دوره جدیدش با انتشار خبر مذکور می‌نویسد: «۱۱ هکتار از اراضی زندان قصر به فضای سبز و تفریحی تبدیل می‌شود. لیکن قسمت‌هایی از زندان که دارای آثار تاریخی و با ارزش است باقی خواهد ماند» (روزنامه توسعه، پنجشنبه، ۱۴ آذر ۱۳۸۱، ص ۳). به این ترتیب پرونده تاریخچه زندان قصر با این خبر پس از ۷۳ سال بسته شد (برای آگاهی بیشتر ن. ک. به اسمعی، «برکشیده به ناسزا» (تهران، ۱۳۶۹/۱۹۹۰)، ن: نشر شب‌ویز، صص ۱۷-۱۱۱؛ م. طلوعی، «بازیگران عصر پهلوی - از فروغی تا فردوست» (تهران، ۱۳۷۲/۱۹۹۳)، ن: نشر علم، ۷:۲-۹۶۱؛ روزنامه توسعه، شماره ۴۶۰ دوره جدید، ص ۳). (م)

۲۶- گ. فروتن، «حزب توده در صحنه ایران»، (بی‌نام)، ص ۲۴۲.

۲۷- او انسیان، «یادداشت‌های زندان»، (۱۹۷۹)، ص ۶-۷.

۲۸- *Treadwheel* چرخ بزرگ که زندانی برای شکنجه مدام مجبور بود از آن بالا و پایین برود.

۲۹- ج. پیشه‌وری، «یادداشت‌های زندان»، ص ۱۴۷.

۳۰- حزب کمونیست ایران در پی گردهمایی کمونیست‌های ایرانی در انزلی (۱ تا ۵ تیرماه ۱۳۹۹/۲۲ تا ۲۶ جون ۱۹۲۰) که به کنگره اول معروف شد اعلام موجودیت کرد. این حزب پس از مشارکت فعال در نهضت جنگل، به تقویت و گسترش تشکیلات حزب در تهران و دیگر شهرهای مهم ایران مانند تبریز، قزوین، اصفهان، آبادان و... پرداخت و با سازماندهی و هدایت اتحادیه‌های کارگری، انتشار روزنامه‌ها و نشریات متعدد مانند «حقیقت»، «کمونیست»، «بیکان» و... در ایران؛ «ستاره سرخ» و «بیکار» در اروپا به مبارزه با سلطنت رضاشاه پرداخت و در ۱۳۰۸/۱۹۲۹ اعتصاب کارگران صنعت نفت آبادان را سازمان داد. فعالیت‌های این حزب تا سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳ در ایران ادامه داشت ولی بر اثر دستگیری مستمر اعضا و کادرهای آن نتوانست به فعالیت ادامه داده و متلاشی شد. تشکیلات برون مرزی آن در اروپا نیز با روی کار آمدن فاشیست‌ها در آلمان پایدار نماند و متوقف شد. عمده کادرها و اعضای این تشکیلات نهایتاً به اتحاد شوروی پناهنده شده که اکثراً در جریان تصفیه‌های خونین استالینی در سال ۱۳۱۶/۱۹۳۷ دستگیر و تیرباران یا محکوم به حبس‌های درازمدت و کار در اردوگاه‌های کار اجباری شدند. از میان رهبران حزب کمونیست ایران می‌توان به جعفر پیشه‌وری، اوتیس میکائیلیان (سلطانزاده)، مرتضی علوی، حسن نیک‌بین، لادین اسفندیاری (برادر نیما یوشیج)، محمدآخوندزاده (سیروس بهرام) و... اشاره کرد. برای اطلاعات بیشتر از تاریخچه حزب کمونیست در ایران ر. ک. ک. بیات، «اسناد احزاب سیاسی ایران: فعالیت‌های کمونیستی در دوران رضاشاه»، تهران ۱۳۷۰/۱۹۹۱؛ حمیداحمدی، «ستاره سرخ - ارگان کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران و تاریخچه حزب کمونیست ایران»، نشر یازان (سوند) ۱۹۹۳؛ ت. ا. ابراهیموف، «پیدایش حزب کمونیست ایران»، نشر گونش (تهران ۱۳۶۰/۱۹۸۰) ترجمه ر. رادنی. (م)

۳۱- کمون که معادل انگلیسی آن *Commune* یا خانه‌های اشتراکی باشد در زندگی زندان جایگاه ویژه‌ای داشت. کمون به معنای زندگی مشترک و جمعی است. گروهی از زندانیان به‌دور هم جمع‌شده و امور روزانه زندگی را از نظافت، خوردن و خوراک و انبارداری گرفته تا بودجه و درآمد مالی خود را بین هم به‌صورت مساوی قسمت می‌کردند. به‌نظر می‌رسد بایه‌گذار «کمون» و زندگی «کمون» در تاریخ زندان ایران یوسف‌افتخاری از پیشگامان مستقل نهضت کارگری باشد که در ضمن از اولین زندانیان

۱۰۸- دشتی، «ایام حبس»، صص ۲۲۰-۱۸۰، نگاه‌کسبیده، J. Knorz, *Ali Dashti's Prison Days* (Washington, D.C., 1994).

۱۰۹- آوانسیان، «یادداشت‌های زندان (۱۹۷۹)»، ص ۶۵.

۱۱۰- پیشه‌وری، «یادداشت‌های زندان»، ص ۱۱۰.

۱۱۱- ع. شمیده، «خاطرات زندان» (باکو، ۱۳۵۹/۱۹۸۰)، ص ۵۲.

۱۱۲- ن. پسیان، «واقعه اعدام جهانسوز و ریشه‌های سیاسی و اجتماعی آن» (تهران، ۱۳۷۰/۱۹۹۱)، ن: مدبر، صص ۶۲-۵۷.

۱۱۳- منظور «ستوان توپخانه قریشی» و «ستوان هوایی متقی» است که پس از آزادی از زندان و تشکیل حزب توده به آن پیوستند. (م)

۱۱۴- آوانسیان، «یادداشت‌های زندان (۱۹۷۹)»، ص ۳۹.

۱۱۵- پیشه‌وری، «یادداشت‌های زندان»، ص ۴۵.

۱۱۶- این انگاشت که نامگذاری روی محاکمات گوناگون به تقلید از شوروی زمان استالین انجام گرفته، اگرچه هرگز به‌طور قطع به ثبات نرسیده، اما نمی‌توان احتمال آن را نیز چندان دور از واقعیت دانست. چندی پیش از بروز جنجال‌ها و دستگیری گروه محفل آرائی، معروف به «پنجاه و سه نفر» در ایران، گروهی از فن‌آوران روسی هم در دادگاه‌های نمایشی استالین به همین نام مورد محاکمه قرار گرفته بودند. در مارچ ۱۹۲۸ (تقریباً نه سال پیش از محاکمه «پنجاه و سه نفر» در ایران) مطبوعات شوروی اعلام داشتند که از یک توطئه ضدانقلابی پرده برداشته شده است. این توطئه به‌نوشته مطبوعات اتحاد شوروی در معادن ذغال‌سنگ «شاختی» (Shakhty) و در محفل مهندسان وابسته به بورژوازی کشف گردیده است. ظاهراً این افراد قرار بوده با خرابکاری در امر پیشبرد سیاست‌های صنعتی شدن کشور به حکومت شوراها ضربه وارد کنند. اتهامات این متهمین بسیار گسترده تنظیم شده و از خرابکاری در برنامه پنج ساله اقتصادی تا امضای عهدنامه‌ای با تزار را شامل می‌شد. این گروه در جمع، پنجاه و سه نفر بودند که پنج تن از آنان در همان محاکمات نمایشی محکوم به اعدام شدند. بعدها روشن گردید که شکست برنامه‌های اقتصادی استالین، وی را وادار ساخته بود تا به دنبال راه فراری از این مخمصه و توجیح آن برآید و به این ترتیب این عده از متخصصین که به‌خاطر تمدادشان به «گروه پنجاه و سه نفر» شهرت یافته بودند را قربانی اعمال خویش کرد. جنجال ناشی از این محاکمات در شوروی و رسیدن خبر آن به ایران باعث گردید تا بسیاری گمان ببرند که ریشه این نامگذاری هم از آنجا ناشی می‌شود و در تهران آن‌زمان حتی به کنایه شایع شده بود که رضاشاه برای عقب‌نماندن از شوروی و شخص استالین این نام را روی گروه دستگیر شده گذارده است! (م)

۱۱۷- به‌نوشته کتاب «پرونده پنجاه و سه نفر» نحوه تشکیل پرونده این گروه با دستگیری محمدشورشیان در اهواز شکل می‌گیرد. ظاهراً براساس تصادفی در ۱۵ بهمن ۱۳۱۵ یاکتی در اداره پست شهر که نشانی از فرستنده‌ای در رشت بر آن بوده، به نام شورشیان به اهواز می‌رسد. از آنجا که نام «شورشیان» در خوزستان و میان اعراب و مأمورین دولتی سابقه نداشته، سؤال برانگیز می‌شود. با تحریک شدن سوظن پلیس، نامه توقیف می‌شود. جستجوی پلیس برای یافتن گیرنده نامه بی‌نتیجه می‌ماند و نهایتاً برای تحقیق بیشتر و دریافت سوابق گیرنده از پلیس رشت استمداد می‌شود و در پاسخ درخواست معلوم می‌گردد که محمد شورشیان از اشخاص مُضَره به‌روسیه متواری شده، اخیراً به ایران مراجعت و باید دستگیر شود. شش روز بعد، در ۲۱ بهمن، نماینده معارف (وزارت فرهنگ آن زمان) اهواز برای صدور اجازه نمایش «خیانت و وفا» به سرکلانتر شهر مراجعه نموده، پلیس، مجدداً برحسب تصادف، در فهرست بازیگران و اجراکنندگان نمایش با نام «شورشیان» به عنوان «مدیر تهیه و تعلیم نمایش» مواجه می‌شود. مأموران با بر ملا شدن هویت و نشانی شورشیان و با تحت نظر گرفتنش، او را سرانجام در آخر شب ۲۳ بهمن، پس از خاتمه اجرای نمایش، در پشت‌صحنه بازداشت می‌کنند. شورشیان در جریان بازجویی ابتدا مقاومت می‌کند و گزارش‌هایی را که اداره کل شهربانی و شهربانی رشت و اردبیل در مورد سوابق او در اختیار شهربانی اهواز گذارده بودند به کلی تکذیب نموده، ولی نهایتاً پس از چند روز فشار و شکنجه، از جمله شکستن اعتصاب غذایی وی از طریق خوراندن اجباری غذا، زندان انفرادی و چهار جلسه بازجویی، اعتراف می‌کند که به صورت غیرقانونی به روسیه رفت و آمد داشته و ضمن این مسافرت‌ها ارتباطاتی جهت فعالیت‌های سیاسی آتی در آنجا برقرار کرده است. شورشیان توسط شهربانی اهواز همراه با «رابورت» مورخ ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۱۶ به تهران اعزام می‌شود. سرنخ‌های به دست آمده از شورشیان و همکاری گسترده بعدی عبدالصمد کامبخش با مأموران شهربانی پیدایش و تشکیل پرونده موسوم به پنجاه و سه نفر را پدید می‌آورد. درخصوص علت و گستردگی همکاری‌های کامبخش با پلیس که ظاهراً براساس مدارک موجود، بدون کوچکترین فشار و تهدیدی صورت گرفته هنوز مدخل مباحثه و تفحص محققان و تاریخدانان است. فقط کم‌تر کسی با مدارک منتشر شده ظرف دو دهه گذشته، در غالب پرونده‌ها، خاطرات، گزارش‌ها و وقایع‌نگاری‌ها، در دخالت و، در مواردی، پرونده‌سازی‌های کامبخش در جریان دستگیری گروه موسوم به پنجاه و سه نفر تردید دارد. (برای اطلاع بیشتر رجوع‌کنید به حسین فرزانه، «پرونده پنجاه و سه نفر» (تهران، ۱۳۷۲/۱۹۹۳)؛ حمیداحمدی، «تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه‌آرائی» (تهران، ۱۳۷۷/۱۹۹۹)؛ سرانجام به خاطرات نوشته شده توسط بازماندگان گروه، از آن جمله، بزرگ‌علوی، خلیل‌ملکی، احسان‌طبری، ایرج‌اسکندری، انور خامه‌ای، فضل‌الله گرگانی، نصرت‌الله جهانشاهلو و... (م)

۱۱۸- ا. خامه‌ای، «پنجاه‌نفر و سه‌نفر» (تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴)، ص ۱۶.

- ۱۱۹- ت. ارانی، «زبان پارسی»، ایرانشهر سال دوم، شماره‌های ۵-۶ (نوامبر/دسامبر ۱۹۲۳): ۵۸-۳۵۵؛ «قهرمانان تاریخ ایران»، ایرانشهر سال دوم، شماره ۱ (سپتامبر ۱۹۲۳): ۶۴-۶۲؛ «آذربایجان»، فرنگستان سال اول، شماره ۵ (سپتامبر ۱۹۲۳): ۵۲-۳۴۷.
- ۱۲۰- ا. احمدی، «تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران» (برلین، ۱۳۷۱/۱۹۹۲).
- این کتاب در تهران توسط نشر آتیه به سال ۱۳۷۹/۱۹۹۹ هم با عنوان «تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه‌آرانی (۱۳۱۶-۱۳۰۴)» به طبع رسیده است. (م)
- ۱۲۱- ح. فرزانه، «پرونده پنجاه و سه نفر» (تهران، ۱۳۷۲/۱۹۹۳)، ص ۲۳۷. احتمال دارد آرانی به سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) عضو حزب کمونیست شده، به هنگام سفری تابستانی به برلین، سر راه در مسکو توقفی نموده و با رهبر حزب ملاقات کرده باشد.
- ۱۲۲- غ. ذاکری، «مصاحبه با انور خامه‌ای درباره احسان طبری»، آدینه ۲۶ (اردیبهشت ۱۳۶۸/۱۹۸۹)، صص ۱۱-۱۴.
- ۱۲۳- دکتر آرانی در ۱۳۱۳ (۱۹۳۳) ابتدا تقاضای امتیاز مجله «تندر» و سپس مجله «ماتریالیسم» را می‌کند و چون وزارت معارف (فرهنگ) اسامی مزبور را نمی‌پذیرد، تقاضای امتیاز مجله «دنیا» می‌شود و در آذرماه همان سال امتیاز به نام وی صادر می‌گردد. تقاضانامه دکتر آرانی به تاریخ ۱۳۱۲/۹/۷ (۲۸ نوامبر ۱۹۳۳) به اداره انطباعات (چاپ و نشر/مطبوعات) وزارت معارف و اوقاف و صنایع به این شرح است:
- اداره محترمه انطباعات
- محترماً مصدع می‌شود چون شورای عالی معارف با رویایی بودن اسم ماتریالیسم برای مجله اینجانب مخالف بوده است، لهذا اسم آن را عوض کرده دنیا می‌گذارم. این اسم در صورت اسامی مجلاتی که تا کنون امتیاز گرفته‌اند وجود ندارد. مجله مزبور دارای مقالات صنعتی، علمی و اجتماعی و ادبی خواهد بود که می‌خواهد ترقیات دنیای جدید را به خوانندگان خود نشان دهد.
- امضاء تقی آرانی
- (برگرفته از س. وحیدنیا، «مرگ ستارگان»، ص ۱۲۳) (م)
- ۱۲۴- اسکندری، «یادمان دکتر آرانی و مجله دنیا»، دنیا دوره ۱۰، شماره ۴ (زمستان ۱۳۴۸/۱۹۶۹)، صص ۱۰-۱۳.
- ۱۲۵- Lamarck، زیست‌شناس فرانسوی (۱۸۲۹-۱۷۴۴م). (م)
- ۱۲۶- اسکندری، «خاطرات سیاسی» (پاریس، ۸۹-۱۹۸۶)، ۱: ۲۴.
- ۱۲۷- خامه‌ای، «یادواره تقی مکی نژاد»، کلک، شماره‌های ۷۹-۷۶ (خرداد-مهر ۱۳۷۵/۱۹۹۶): ۲۶-۸۱.
- ۱۲۸- ا. محمودی، «ایران دمکرات»، (تهران، ۱۳۳۳/۱۹۴۵)، ص ۱۰.
- ۱۲۹- ن. جهانشاهلو، «سرگذشت» (برلین، ۱۳۶۵/۱۹۸۶)، ۸۱.
- ۱۳۰- خامه‌ای، «پنجاه نفر و سه نفر»، صص ۷۷-۷۸.
- ۱۳۱- Weimar Republic، جمهوری آلمان (۲۳-۱۹۱۹)، پس از قدرت‌گیری هیتلر، این جمهوری که در شهر ویمار پدید آمده بود و دامنه آن جنوب غربی آلمان شرقی سابق بود، از میان رفت. (م)
- ۱۳۲- م. تفرشی و م. طاهر احمدی، «گزارش‌های محرمانه شهربانی» (تهران، ۱۳۷۱/۱۹۹۲)، ۱: ۳۹۳.
- ۱۳۳- «مانیفست اول مامیه ۱۳۱۵ (۱۹۳۶)»، ایران ما، ۱ مه ۱۹۴۶ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵).
- ۱۳۴- خامه‌ای، «پنجاه نفر و سه نفر»، صص ۴۵، ۱۹۱-۴۱.
- ۱۳۵- م. بقراطی، «نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب توده» (به مناسبت یادواره ع. کامبخش)، کتاب جمعه‌ها ۴ (بهار، ۱۳۶۴/۱۹۸۵)، صص ۶۸-۸۸.
- ۱۳۶- ر. ابراهیم‌زاده، «خاطرات یک زن تودم‌ای» (کلن، ۱۹۹۴)، صص ۷-۶۵.
- ۱۳۷- اسکندری، «یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده» (تهران، ۱۳۶۵/۱۹۸۶)، صص ۶۲-۲۵۹.
- ۱۳۸- دکتر آرانی در بخشی از مذاکرات خود در دادگاه‌آظهار می‌دارد فحش یکی از وسایل فشار و شکنجه مهم شهربانی است. باید تصدیق کرد که شنیدن ناسزا برای امثال ما از دستبند قبانی دشوارتر است (الطبری/ب. علوی، «دنیا و ارانی»، متن دفاعیات، انتشارات حزب توده ایران، ص ۷۳). (م)
- ۱۳۹- خامه‌ای، «پنجاه نفر و سه نفر»، ص ۱۰۵.
- ۱۴۰- جهانشاهلو، «سرگذشت»، ۱: ۳۲.
- ۱۴۱- اسکندری، «خاطرات سیاسی»، ۱: ۱۴.
- ۱۴۲- خ. ملکی، «خاطرات سیاسی» (هنوو، ۱۳۶۰)، صص ۵۱-۲۵.
- ۱۴۳- در خصوص عضویت آرانی در حزب کمونیست بحث‌ها و اختلاف سلیقه‌های بسیاری وجود دارد. خسرو شاکری اظهار می‌دارد که او عضو حزب کمونیست بوده است (آرش ۳۰ [سپتامبر ۱۹۹۳] و آرش ۳۲ [نوامبر ۱۹۹۳]). حمیداحمدی با این نظر مخالف است و می‌گوید او نبوده است (آدینه ۸۸ [بهار ۱۳۷۲] و آدینه ۸۹ [اردیبهشت ۱۳۷۲]). احتمالاً آرانی به حزب کمونیست نزدیک بوده، اما رسماً عضو آن نبوده است. اگر او واقعاً عضو حزب کمونیست بود، حزب توده، با دسترسی به آرشیو کمیتز از دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) تا دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) و علاقه‌ای که به ارتباط دادن آرانی به حزب کمونیست داشت، مسلماً مدارک آن را منتشر می‌ساخت، نبود شواهد و اسناد نشانگر این است که با وجود ارتباطات کمونیستی در تهران و مسکو- که در ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) از آن،

سر راهش به برلین جهت شرکت در کنفرانس نرسکی فانونی، دیدار کوتاهی به عمل آورد - ارنی هرگز به حزب کمونیست نیوست. مضحک بنظر می‌رسد که سفر او توسط اداره یلیس برلین ترتیب یافته بود و مخارج سفر به وسیله دولت ایران پرداخت شد. در اسناد بازجویی یلیس از او، ارنی عمداً در این باره زیاد سخن نمی‌گوید و فقط می‌پذیرد که در سفرش به مسکو با حزب تماس ایجاد کرده بود.

۱۴۴- فرزانه، «پروندهٔ بنجاه و سه نفر»، صص ۵۸-۲۲۷.

۱۴۵- British Legation to the Foreign Office, 3 November 1938, F.O. 371/34-21890

۱۴۶- الکساندر آقایان از رجال آرامنه، متولد ۱۲۶۴ و فرزند اداریس ارمی بود. از زنو موفق به اخذ مدرک دکترای حقوق شد. او از آزادیخواهان و هواداران نهضت مشروطه بود. بعدها ضمن نزدیکی به داور، با او، در تشکیل حزب رادیکال نقش به‌سزایی بازی کرد. همچنین در روزنامه «مردروز» داور هم قلم می‌زد. او در دوره پنجم، نماینده مجلس شد و در مجلس مؤسسان بعنوان نماینده آرامنه حضور داشت. در تحولات بنیادینی که داور در سیستم قضایی ایران به وجود آورد نقش موثر و حساسی داشت. او یکبار دیگر در دوره چهاردهم از جانب آرامنه جنوب به مجلس راه یافت، اما پس از آن فقط کار وکالت خود را دنبال می‌کرد. بخاطر کسب ثروت، پس از مدتی حتی کار وکالت را هم جدی نمی‌گرفت و خانه‌نشین شده بود. آقایان مشوق فرزندان خود جهت ورود به امور کشوری شد و یکی از پسرانش - فیلیکس - به وکالت و نهایتاً به مقام سناتوری رسید. فرزند دیگری، ناهین، هم یک دوره نماینده مجلس شد. در اواخر عمر در مجله «خواندنیها» مبادرت به انتشار خاطراتش کرد و در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت. الکساندر آقایان مردی نیک‌نفس و ایران‌دوست بود (تلخیص از کتاب باقر عاقلی، «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»، جلد اول، ص ۲۷). (م)

۱۴۷- عمیدی نوری فرزند محمدرضاخان عمیدالشعراء، متولد ۱۲۸۲ بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ روزنامه یومیه «داد» را انتشار داد. مقالات وی در این روزنامه تحت عنوان «بشت‌پرده سیاست و زیر پرده سیاست» هواخواهان زیادی پیدا کرد. او پس از شهریور ۱۳۲۰، با قبول وکالت رعایا و زارعینی که زمین‌های آنها توسط ادارات املاک پهلوی ضبط شده بود به دادگاه شکایت برد و به علت جو زمانی، موفق شد املاک آنها را پس گرفته، بابت حق الوکاله، صاحب زمین‌های بسیاری در مازندران شود. در ۱۳۲۴ یکی از اعضای هیأت اعزامی ایران به مسکو برای حل مسئله آذربایجان، همراه قوام السلطنه بود. او ابتدا به صورت سلسله مقالات و سپس در یک کتاب تجربه خود از این سفر را به رشته تحریر درآورد. او در ابتدای به روی کار آمدن دولت مصدق، در «داد»، هوادار او بود. اما یزودی از مخالفان سرسخت دولت ملی وی شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، طی مدت کوتاهی، سمت معاونت سیاسی زاهدی، نخست‌وزیر کودتا، و ریاست اداره کل انتشارات و تبلیغات را عهده‌دار بود. عمیدی نوری که یکی از ثروتمندان ایران هم محسوب می‌شد، دو دوره از بسایل به مجلس شورای ملی رفت. عمیدی نوری، سرانجام، در سال ۱۳۵۹ از طرف دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه و محکوم به اعدام گردید و همان سال حکم در موردش اجراء شد. عمیدی نوری مردی ملون و دمدمی مزاج بود. یک روز با سلطنت موافق و یک روز با فرخی یزدی در «طوفان» از مخالفان آن بود. روزگاری با حکومت ملی دکتر مصدق همراه و چندی بعد با کودتاجیان همکار بود. (تلخیص شده از باقر عاقلی، «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»، جلد دوم، ص ۱۰۴). (م)

۱۴۸- برای خواندن مختصر جریان محاکمه، ر.ک. روزنامه «اطلاعات»، ۱۱ تا ۲۶ آبان (۱۷-۲ نوامبر) ۱۳۱۷/۱۹۳۸.

۱۴۹- «دفاعیات دکتر ارنی در دادگاه بنجاه و سه نفر»، دنیا دوره چهارم، شماره ۲-۱ (بهار/تابستان ۱۳۴۲/۱۹۶۳): ۲۰-۱۰۷. همچنین نگاه کنید به فرزانه، «پروندهٔ بنجاه و سه نفر»، صص ۴۰-۵۱.

۱۵۰- دکتر ارنی در متن دفاعیه خود قانون منع فعالیت‌های کمونیستی ۱۳۱۰ را «قانون سیاه» می‌نامد. او می‌گوید: «این قانون مفتضح‌تر و کثیف‌تر در نظر ما جلوه می‌کند به همین جهت ما آن را به یادگار محکمه تاریخی امروز «قانون سیاه» می‌نامیم و برای حفظ شرافت ملت ایران نفرت شدید خود را نسبت به آن اظهار می‌داریم» (اطبری/ب. علوی، «زندگینامه و محاکمه و متن دفاعیهی دکتر ارنی»، بی‌جا (جلد سفید)، ص ۶۳ (م)

۱۵۱- British Legation to the Foreign Office, 23 November 1938, F.O. 371/Persia 1938/34-21890

۱۵۲- علوی، «ورق باره‌های زندان»، ص ۷۱.

۱۵۳- علوی، «بنجاه و سه نفر»، ص ۹۵.

۱۵۴- خامه‌ای، «بنجاه نفر و سه نفر»، ص ۱۲۹.

۱۵۵- جهانشاهلو، «سرگذشت»، ۶۵:۱.

۱۵۶- خامه‌ای، «بنجاه نفر و سه نفر»، ص ۵۰-۱۴۸.

۱۵۷- همانجا، ص ۷-۲۰۴.

۱۵۸- جهانشاهلو، «سرگذشت»، ۳۱:۱.

۱۵۹- مصاحبه با علوی، برلین، جولای ۱۳۷۲/۱۹۹۳.

۱۶۰- جهانشاهلو، «سرگذشت»، ۳۱:۱.

۱۶۱- علوی، «بنجاه و سه نفر»، ص ۱۳۶.

- ۱۶۲- آوانسیان، «یادداشت‌های زندان» (۱۳۲۳/۱۹۴۴)، ص ۳۵.
- ۱۶۳- درفعت، «نوشته‌های زندان بزرگ علوی» (سیریکوس: انتشارات دانشگاه سیریکوس، ۱۹۸۵)، ص ۶۶.
- ۱۶۴- اسکندری-ترجمه، «کاپیتال» (۱۳۴۵/۱۹۶۶)، صص ۱-۵.
- ۱۶۵- جهانشاهلو، «سرگذشت»، ۱۴۱:۱.
- ۱۶۶- خامه‌ای، «درس‌گفتی‌های من»، فصلنامه کلک، شماره‌های ۷۶-۷۹ (خرداد-مهر/ جون-اکتبر ۱۳۲۵/۱۹۹۶): ۸۲۶.
- ۱۶۷- جهانشاهلو، «سرگذشت»، ۲۸:۱-۱۲۷.
- ۱۶۸- خامه‌ای، «پنجاه نفر و سه نفر»، صص ۱۸۵، ۱۹۸.
- ۱۶۹- خ.ملکی، «خاطرات سیاسی»، صص ۲۹۲، ۳۲۰.
- ۱۷۰- افتخاری، «خاطرات»، صص ۶۰، ۸۰، ۸۹.
- ۱۷۱- بی‌نام (پیشه‌وری)، «در باره کتاب پنجاه و سه نفر»، آذیر، ۳۰ مهر تا ۷ آبان ۱۳۳۳ (۲۲ تا ۲۹ اکتبر ۱۹۴۴).
- ۱۷۲- اسکندری، «خاطرات سیاسی»، ۱۱:۲-۱۰.
- ۱۷۳- خامه‌ای، «پنجاه نفر و سه نفر»، صص ۳۲-۳۳.
- ۱۷۴- ملکی، «خاطرات سیاسی»، ص ۳۲۷.
- ۱۷۵- اسکندری، «خاطرات سیاسی»، ۸۴:۱.
- ۱۷۶- پاسبان مأمور زندان گفته‌است: «...دکتر ارانی را در سال ۱۳۱۷ با عده دیگری در زندان قصر شلاق زدند و دکتر را در حال بیهوشی آوردند در کریدور (بند) شماره ۳ بازداشت کردند. در اتاق مزبور بی‌لباس و لخت زندگی می‌کرد در سال ۱۳۱۸ در کریدور شماره ۳ که مرطوب است بازداشت بود (دکتر س. وحیدنیا، «مرگ ستارگان»، ص ۱۳۹). در بخشی از «خاطرات سیاسی» خلیل ملکی ضمن انتقاد از کامبخش و بهرامی به عنوان دشمنان آب‌زیرکاه و پنهانی دکتر ارانی، در خصوص شلاق خوردن‌ها می‌نویسد: «...بخصوص موقعی که ما را برای شلاق خوردن می‌بردند و او (بهرامی) تصور می‌کرد، بلکه یقین داشت که برای اعدام می‌برند به خودش و به من دلداری می‌داد و از این استحکام و فرصی او که به مرگ باخونسردی نگاه می‌کرد من سخت تأثیر پذیرفته‌ام» (ملکی، «خاطرات سیاسی» (م)).
- ۱۷۷- همانجا، ص ۸۸.
- ۱۷۸- خامه‌ای، «پنجاه نفر و سه نفر»، ص ۱۵۸.
- ۱۷۹- رییس زندان این دوره، به‌استاد «خاطرات سیاسی» خلیل ملکی، سرهنگ نیرومند بود. (م)
- ۱۸۰- گلیانی، «محکمه محاکمه کنندگان»، ص ۱۱۰.
- ۱۸۱- خامه‌ای، «پنجاه نفر و سه نفر»، صص ۴۶-۱۴۵.
- ۱۸۲- ملکی، «خاطرات سیاسی»، ص ۲۵۲.
- ۱۸۳- علوی، «پنجاه و سه نفر»، ص ۶۰.
- ۱۸۴- در خصوص آخرین روزهای زندگی دکتر ارانی در زندان، خلیل ملکی در خاطراتش به نقل از پاسبان مأمور زندان می‌نویسد: «گاهی او را از این کریدور به آن کریدور انتقال می‌دادند و نیرومند (رییس زندان) دستور داده بود که ماه‌ها غذا و دوائی که از خارج برای دکتر ارانی می‌آوردند به او ندهیم... درب اتاقش بسته بود و کلیدش نزد پایور بود. مرحوم ارانی بایک پیراهن و زیرشلوار، بدون لباس و رخت خواب روی سیمت (سیمان) و محروم از غذای خارج، بایک وضع خیلی سختی در کریدور شماره ۳ بود. به هر روی مرگ ارانی در نیمه اول بهمن سال ۱۳۱۸ توسط دکتر چهارزی، پزشک قانونی، تأیید شده و جواز فوت توسط وی صادر می‌گردد. ملکی در بخشی دیگر می‌نویسد: «من ضمن ملاقات با خاتوادام از راه مادر ارانی خبر مرگ وی را شنیدم. وقتی این خبر را به بهرامی دادم، او فکری کرد و گفت «حالا دیگر باید ارانی را بزرگ کنیم...»! (س. وحیدنیا، «مرگ ستارگان»، صص ۸-۱۳۷). انور خامه‌ای در کتابش، «پنجاه نفر و سه نفر»، ضمن اشاره به مرگ دکتر ارانی می‌نویسد: «هنگامی که تیفوس در زندان رواج داشت، ارانی را از اتاق خود در زندان موقت به اتاق دیگری منتقل می‌کنند که قبلاً یک مریض تیفوسی در آن بوده‌است. برخلاف مقررات زندان از ضد عفونی کردن آن اتاق خودداری می‌کنند و بدین سان دکتر ارانی را عمداً مبتلا به تیفوس می‌نمایند و سپس از رساندن دوا و لوازم پرستاری به او خودداری می‌کنند تا در بیمارستان جان می‌سپارد» (خامه‌ای، «پنجاه نفر و سه نفر»، ص ۲۳۳). (م)
- ۱۸۵- پزشک احمدی پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ مدتی متواری بود تا اینکه مأموران وی را بالباس و دستار عربی در عراق دستگیر نموده به تهران آوردند. دادگاه متهمان شهربانی با جلسات طولانی، هر روز صبح تا عصر، با حضور عده کثیری تماشاچی تشکیل می‌شد و سرانجام با پایان یافتن محاکمات مبادرت به صدور آرای نهایی خود کرد. مختاری به هشت سال زندان با اعمال شاقه و سایر متهمان هم محکومیت‌هایی کم و بیش مشابه دریافت نموده و چندتن هم تبرئه شدند. پزشک احمدی تنها متهم دادگاه بود که نتوانست از چنگال عدالت به‌گریزد و محکوم به اعدام به وسیله طناب دار شد. سیده دم یکی از روزهای سال ۱۳۲۳، پزشک احمدی را با دست‌های بسته به میدان توپخانه تهران آورده و همین‌که خواستند دارش بزنند فریاد زد: «ای مردم من بی‌گناهم. مقصر دیگران بودند. مأمورین اعدام فرصت ندادند و طناب دار را به گردنش انداخته و چند لحظه بعد پزشک احمدی جان سپارد.

به‌نوشته یکی از روزنامه‌های آن دوران که می‌تواند توصیف فضا و حالات آن روز مردم هم باشد: «پزشک احمدی بر بالای دار می‌رقصید و از سوق کشتن بی‌گناهان شادی می‌کرد. یکی از مراقبین احمدی بیش از پایان محاکمات، در خصوص وضعیت او چنین شرح می‌دهد: «پزشک احمدی از وحشت مُردنِ سب و روز می‌لرزید و می‌گریست و دعا می‌خواند و آن دعاها را به خود می‌دمید. روزی به او گفتم تو که مثل آب خوردن آدم می‌کشتی این اطوار و حرکات ضعیف و زشت چیست که از خود نشان می‌دهی؟ ناسلامتی تو قهرمان جنایت و کشتار بودی. تو را آدم‌کش متخصص می‌خواندند. آمپول هوای تو بسیاری از رجال و نام‌آوران این مملکت را زیر خاک‌های سرد گورستان فرستاد. پزشک احمدی درحالی که از ترس می‌لرزید و لب‌هایش تکان می‌خورد، چشمان کیود خود را به من دوخت و گفت: «من می‌دانم که حرف حق در این مملکت گوش شنوایی ندارد. هیچ‌کس به حرف من گوش نخواهد داد و گناه همه بدبختی‌ها و جنایات را به سر کجبل من خواهند گذاشت. اینجا مملکتی است که همه چیز در آن به‌دست حادثه و تصادف سپرده شده‌است. فکر کن اگر آلمان‌ها ایران را گرفته بودند و مثلاً سرپاس مختاری را رئیس دولت می‌کردند یا ایرم که شنیده‌ام روابط صمیمانه‌ای با آنان دارد به ایران بر می‌گشت و رئیس‌جمهور می‌شد، الان من چه مقام و منزلتی داشتم. باور کن الان وزیر بهداشتی کشور شاهنشاهی شده بودم و عکس روی میز معاونین و مدیران کل وزارتخانه خودنمایی می‌کرد و مخبرین بامن مصاحبه می‌کردند و وکلای مجلس و مدیر روزنامه‌ها برای شرفیابی به حضورم سر و دست می‌شکستند. اواسیان از قول پزشک احمدی می‌نویسد: «آفراد باهوش در این مملکت سرشان زیر سنگ گور کوبیده می‌شود. همه مرا آدمی نفهم و آبله و مطیع و گوش‌به‌فرمان می‌دانند. درحالی که من عمداً خودم را به حماقت می‌زنم و چاره‌ای هم ندارم. ببینید بر سر نصرت‌الدوله فیروز و تیمورتاش که آعجوبه هوش و زرنگی و پشتکار و پشت هم‌اندازی بودند چه آمد. اما من روز به‌روز بیشتر مقرب (نزدیک و مورد علاقه واقع شدن) دستگاه می‌شوم و حتی رئیس‌الوزرا و پسران شاهزاده فرمانفرما هم از شنیدن نام من به‌لرزه می‌افتند! (به‌نقل از معتضد، «پلیس سیاسی»، تهران ۱۳۶۶ و سمیعی، «برگشیده‌به‌ناسزا»، تهران ۱۳۶۹).»

R. Bullard, *Letter From Tehran* (London: Tauris, 1991), 223-186

جدول ۱

• کمونیست‌های زندانی ۲۰-۱۳۰۹ (۴۱-۱۹۳۰).

Reza.Onlyan.com
www.KetabFarsi.com

نام	تاریخ تولد و وفات	شهر تولد	محل فعالیت	قومیت
۱. اوانسیان، اردشیر	۱۲۸۴-۱۳۶۹	گیلان	تهران	ارمنی
۲. اسدی، ابوالقاسم	۱۲۷۳-۱۳۲۳	آذربایجان	تهران	آذری
۳. اسکندری، ابوالقاسم	۱۲۵۹-۱۳۲۴	آذربایجان	آذربایجان	آذری
۴. افتخاری، یوسف	۱۲۸۱-	آذربایجان	تهران و خوزستان	آذری
۵. امید، علی	۱۲۷۹-۱۳۵۳	کرمان	خوزستان	فارس
۶. امیرخیزی، علی	۱۲۷۳-۱۳۵۸	آذربایجان	تهران	آذری
۷. انزبی، محمد	۱۲۹۳-۱۳۱۳	آذربایجان	تهران	آذری
۸. پیشه‌وری، جعفر	۱۲۷۲-۱۳۳۶	آذربایجان	تهران	آذری
۹. تقی‌زاده، داداش	۱۲۸۰-۱۳۲۵	آذربایجان	مازندران	آذری
۱۰. تنها، محمد (سمنار)	۱۳۱۲-؟	اصفهان	خوزستان	فارس
۱۱. جاوید، سلام‌الله	۱۲۷۷-۱۳۶۷	آذربایجان	تهران	آذری
۱۲. چشم‌آذر، میر قاسم	۱۲۹۳-؟	آذربایجان	آذربایجان و کردستان	آذری
۱۳. حجازی، مرتضی	۱۲۸۱-۱۳۰۹	تهران	تهران	فارس
۱۴. حسابی، عباس	—	—	تهران	—
۱۵. دهقانی، محمد	۱۲۸۴-۱۳۶۴	آذربایجان	آذربایجان	آذری
۱۶. روستا، رضا	۱۲۸۲-۱۳۳۶	گیلان	گیلان	آذری
۱۷. زوولون (اسی نوری)	۱۲۸۶-۱۳۲۵	گرجستان	ترکیه	یهودی
۱۸. سیمونیان، قازار	۱۲۸۰-	اصفهان	تهران	ارمنی
۱۹. شرقی، علی	۱۲۶۷-۱۳۱۵	آذربایجان	تهران	آذری
۲۰. شریفی، محمد	۱۲۷۷-۱۳۳۹	گیلان	گیلان	آذری
۲۱. شفیمی، اسماعیل	۱۲۸۲-	گیلان	گیلان	آذری
۲۲. شکبیا، ایوب	۱۲۷۷-۱۳۲۵	آذربایجان	تهران و خوزستان	آذری
۲۳. صادق‌پور، محمد	۱۳۱۰-؟	آذربایجان	آذربایجان	آذری
۲۴. طهماسبی، مهدی	۱۲۸۴-۱۳۱۰	تهران	خراسان	فارس
۲۵. علیزاده، ابراهیم	۱۳۷۲-؟	گیلان	تهران و خوزستان	آذری
۲۶. فرهختی، حسین	—	آذربایجان	گیلان	آذری
۲۷. فرهود، اسماعیل	۱۲۸۲-	گیلان	گیلان	آذری
۲۸. فرهی، ابوالفضل	۱۲۷۳-۱۳۳۳	خراسان	خراسان	—
۲۹. کاویان، جعفر	۱۲۸۱-	آذربایجان	آذربایجان	آذری
۳۰. کشاورز، کریم	۱۲۷۹-۱۳۶۵	گیلان	گیلان	فارس
۳۱. گرگیان، دیوید	۱۲۷۳-۱۳۷۰	آذربایجان	آذربایجان	ارمنی
۳۲. موسوی، ابوالقاسم	۱۲۶۷-۱۳۳۲	آذربایجان	آذربایجان	آذری
۳۳. نجار، غلام	۱۳۱۰-؟	گیلان	گیلان	—
۳۴. تونگرانی، ممی	۱۲۸۶-	آذربایجان	آذربایجان	آذری
۳۵. نیکروان، حسین	۱۲۷۷-	گیلان	گیلان	—
۳۶. همداد، رامین	—	آذربایجان	تهران و خوزستان	آذری
۳۷. یساری، محمد	۱۲۸۹-۱۳۵۹	آذربایجان	مازندران	آذری
۳۸. یعقوب‌زادگان، یعقوب	۱۲۶۹-۱۲۹۰	گیلان	گیلان	یهودی

• - در کتاب «سیر کمونیزم در ایران» به دستگیری ستارزاده و کاظم (امیرزاده) شاهرخی به جرم فعالیت‌های کمونیستی هم در حواصل سال‌های ۱۰-۱۳۰۸ (۳۱-۱۹۲۹) اشاره شده است. همچنین خود شاهرخی در خاطراتش به حضور سیدهدلی معلم هم اشاره دارد (ن. ک. به ک. شاهرخی، «آزاده گمنام» تهران، ۱۹۵۵/۱۳۳۴)، و در این، ص ۱۷۱. (م)

حرفه	خاستگاه طبقاتی	تحصیلات	سابقه سیاسی	فعالیت متعاقب
۱. داروساز	متوسط	مدرسه آمریکایی و کوتو	اتحادیه‌ها	توده
۲. آموزگار	مغازه‌دار	متوسطه	انقلابات ۱۹۰۵ و گیلان	توده
۳. چاپچی	—	—	انقلاب ۱۹۰۵ و عدالت	دمکرات
۴. آموزگار	پیشه‌ور	متوسطه و کوتو	اعتصاب صنعت نفت	ضد توده‌ای
۵. کارگر صنعت نفت	دهقان	نداشته	اعتصاب صنعت نفت	توده
۶. دفتردار	مغازه‌دار	متوسطه و کوتو	اعتصاب راه‌آهن	توده و دمکرات
۷. چاپچی	متوسط فرودست	ابتدایی	اعتصاب صنعت نفت	مرگ درزندان
۸. آموزگار	متوسط فرودست	متوسطه و کوتو	عدالت	دمکرات
۹. کارگر راه‌آهن	فرودست شهری	نداشته	اتحادیه‌ها	توده، اعدامی
۱۰. چاپچی	فرودست شهری	ابتدایی	اتحادیه‌ها	مرگ درزندان
۱۱. پزشک	متوسط	کالج پزشکی باکو	عدالت	دمکرات
۱۲. آموزگار	—	متوسطه	دمکرات و عدالت	توده و دمکرات
۱۳. چاپچی	فرودست شهری	ابتدایی و کوتو	اعتصاب چاپچی‌ها	مرگ درزندان
۱۴. آموزگار	—	متوسطه و کوتو	عدالت	نداشته
۱۵. —	متوسط فرودست	متوسطه	نداشته	توده و دمکرات
۱۶. آموزگار	دهقان	متوسطه و کوتو	انجمن فرهنگ	توده
۱۷. روشنفکر	—	—	حزب کمونیست فلسطین	توده و دمکرات، مرگ در ۱۳۲۵
۱۸. آموزگار/مترجم	متوسط	متوسطه	توده	—
۱۹. کارگر کارخانه	فرودست شهری	ابتدایی و کوتو	اتحادیه‌ها	مرگ درزندان
۲۰. آموزگار	متوسط	متوسطه	انجمن فرهنگ	توده
۲۱. پزشک	متوسط	کالج پزشکی باکو	انجمن فرهنگ	توده
۲۲. آموزگار	متوسط فرودست	متوسطه	عدالت و اعتصاب صنعت نفت	دمکرات
۲۳. کارگر	دهقان	—	اتحادیه‌ها	مرگ درزندان
۲۴. چاپچی	فرودست شهری	ابتدایی و کوتو	اتحادیه‌ها	مرگ درزندان
۲۵. دفتردار	پیشه‌ور	دبیرستان آلمانی	اعتصاب صنعت نفت	توده و دمکرات
۲۶. آموزگار	—	متوسطه و کوتو	عدالت	توده
۲۷. آموزگار	متوسط فرودست	متوسطه	انجمن فرهنگ	نداشته
۲۸. آموزگار	متوسط فرودست	متوسطه	اتحادیه کارگری و دمکرات	توده
۲۹. نانوا	فرودست شهری	ابتدایی	عدالت	دمکرات
۳۰. مترجم	پیشه‌ور	مدرسه فرانسویان تهران	انجمن فرهنگ	حامی توده
۳۱. صنعتگر	فرودست شهری	ابتدایی	دمکرات	توده
۳۲. دکان‌دار	متوسط فرودست	متوسطه	انقلاب ۱۹۰۵ و عدالت	دمکرات
۳۳. نجار	فرودست شهری	ابتدایی و کوتو	اتحادیه‌ها	مرگ درزندان
۳۴. شاگرد مغازه	دهقان	ابتدایی	عدالت	توده و دمکرات
۳۵. آموزگار - روزنامه‌نگار	متوسط فرودست	متوسطه	انجمن فرهنگ	توده
۳۶. کارمند	—	متوسطه و کوتو	اعتصاب صنعت نفت	نداشته
۳۷. کارگر راه‌آهن	دهقان	ابتدایی	اعتصاب راه‌آهن	توده
۳۸. دکان‌دار کتابفروشی	فرودست شهری	ابتدایی	اتحادیه‌ها	توده

— منظور از «دمکرات» درستون «فعالیت متعاقب» فرقه دمکرات آذربایجان و «توده» به معنای حزب توده ایران است.
 — منظور از «عدالت» درستون «سابقه سیاسی» حزب عدالت و «دمکرات» حزب دمکرات است.

Reza.Golshan.com
www.KetabFarsi.com



دوران محمد رضا شاه

امکان شکنجه را در اقدامات دقیق پیشگیرانه خودمان (در سال ۱۳۳۲)، به حساب نیاورده بودیم. ما هرگز تصور نمی‌کردیم با فاشیسم مواجه هستیم.

به نقل از کتاب «انگیزه» نوشته غلامحسین بقیعی

دوران فترت ۱۳۳۲-۱۳۲۰

با کناره‌گیری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ استبداد سلطنتی فروپاشید و تا زمانی که محمد رضا شاه، همراه انگلیسی‌ها و آمریکاییان دست به یک کودتای نظامی زد، دوباره پدیدار نشد. ایرانیان، این دوره فترت را عصر دوم حاکمیت مشروطه، که اولی در سال‌های ۱۲۸۲ تا ۱۳۰۰ روی داد، می‌دانند.

در فاصله بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، محمد رضا شاه از حاکمیت، فقط مهار کامل ارتش را در دست داشت و همانند پدرش، تمامی انتصابات و تصمیمات مربوط به نیروهای مسلح؛ از وزیر جنگ

و رییس ستاد گرفته تا درجات پایین تر فرمانده ناحیه، بویژه هنگ زرهی و تانک، را اتخاذ می کرد. دستورات، مستقیم از ستاد ارتش در کاخ سلطنتی به ریاست ستاد و افسران ناحیه ای، بدون طی سلسله مراتب اداری، ابلاغ می شد. شاه برای جدا نگه داشتن ارتش از دولت، وزرای جنگ را دست چین می نمود و از آنها تنها به عنوان سررشته داران اصلی نیروهای مسلح، استفاده می کرد.

شاه برای استحکام بخشیدن به پیوند خود با آنها، فعالانه در راستای جلب رضایت نیروهای مسلح تلاش می کرد. او خواهان افزایش حقوق ماهانه افسران، گردان های بزرگ تر و از همه مهم تر جنگ افزارهای مدرن، بیشتری بود. حول و حوش سال ۱۳۲۷، سفیر خشمگین آمریکا به هری ترومن، رییس جمهور آمریکا، توصیه می کند تا برای بیرون کشیدن شاه از رویاهای "بلندپروازانه" خود و "ارقام نجومی" خرید جنگ افزارهای پیشرفته، بویژه جت و تانک، ترتیب نوعی "افراط زدایی" را برای وی بدهد. شاه به محض بیرون آمدن جنگنده های هوایی تازه آمریکا از خط تولید، درخواست خریدشان را می داد. به علاوه، همواره در مجامع عمومی لباس نظامی به تن داشت، در مانورهای نظامی، مراسم فارغ التحصیلی افسران و بازدیدهای محلی، حضور می یافت، از نزدیکان پدرش حمایت می کرد و همکلاسی های خود در دانشکده افسری را ارتقا درجه می داد، افسران مورد اعتماد را از مزایا و مشاغل پر درآمد و بی دردسر اشباع نموده؛ و از همه مهم تر، بر تمامی ترفیعات بالاتر از درجه سرگردی، نظارت شخصی می کرد.

شاه به تقلید از اداره کل اطلاعات فرانسه، "رکن دوم" رادر ارتش ایجاد کرد. این رکن، وظیفه مراقبت های امنیتی را برعهده گرفت که پیشتر بر دوش شهربانی بود که اکنون زیر نظر وزارتخانه غیرنظامی "کشور" قرار گرفته بود. رکن دوم گزارش های خود را مستقیم به شخص شاه می داد و پرسنل نظامی و شهروندان غیرنظامی را زیر نظر داشت. بنابر گفته سفارتخانه بریتانیا، شاه با "تردید نسبت به محبوبیت مردمی دودمان خویش"، "حسادت"، "پاسداری از سلطه خود بر ارتش" خواهان "دستیابی به عنوان فرمانده کل قوا با تمامی اقتدار واقعی

آن "بود". مردم بی خبر از پیوند میان ارتش و دربار، تصور می کردند شاه، نخست، سلطنت خویش را به عنوان پادشاه مشروطه آغاز نموده ولی بعدها توسط شرایطی دور از انتظارش به سیاست کشانیده شده بود. بسیاری هنوز این تصور نادرست را باور دارند.

در دورانی که شاه مشغول حفظ تسلط خود بر نیروهای مسلح بود، مهار غیرنظامیان، بویژه مطبوعات، مجلس، هیأت دولت و قوه قضاییه را از دست داد. مطبوعات، پس از پانزده سال نبود آزادی، یک شبه، دو دوجین روزنامه با مدیرانی لجام گسیخته و مشتاق درافتادن با خاندان سلطنت و اشراف زادگان قدیمی، بنیاد کردند. مجلس میان احزاب متشکل از اشراف زادگان، که سلطنت طلبان تنها یکی از بسیار گروه های آن بودند - تقسیم شده بود. به استثنای وزیر جنگ، اتکای هیأت دولت اکنون به مجلس بود، نه پادشاه. وزیر کشور به جای وزیر جنگ، سرپرستی ژاندارمری، شهربانی و کل سازمان زندان ها را برعهده داشت. به علاوه، دادگستری استقلال خود را دوباره بازیافته بود. وزیر دادگستری منتخب مجلس، مقاماتی را به دیوان عالی کشور، دادگاه های تجدیدنظر، دادگاه های محلی و دادگاه های ناحیه ای منصوب کرده بود. همین طور متهمان، حق برخورداری از وکیل مدافع، حکم احضار به دادگاه، دسترسی به رسانه ها و دادگاه های علنی مدنی را بار دیگر بازیافتند. به صورت انکارناپذیری، صرف نظر از شکنجه های پلیس، شمار زندانیان سیاسی بسیار کم شده بود. باید اشاره کرد که در آن روزها، مجازات اعدام و تنبیه های بدنی در حضور مردم از سر گرفته شده بود.

در دوران فترت، کشور بایک سیاستمدار پُر جاذبه، دکتر محمد مصدق، و یک جنبش عمده سیاسی، حزب توده ایران، تکان خورد. مصدق دولتمردی قدیمی، که از سوی رضاشاه به ده خود تبعید شده بود، به زودی با "لانه دزدان" خواندن مجلس، انتقاد از خاندان سلطنتی را به خاطر اقدامات مغایر قانون اساسی و حمایت از بی طرفی اکید در سیاست خارجی، کشور را به جنب و جوش انداخت. او مُصِر بود که پادشاه باید سلطنت کند، نه حکومت و ملت، باید استقلال خویش را با پیگیری سیاستی با عنوان "موازنه منفی" - جلوگیری از

دادن هر نوع امتیازی به قدرت‌های بزرگ - به دست آورد. با وجود آن‌که مصدق خود یک اشراف‌زاده بود، حامیان وی از میان طبقات متوسط شهری بودند؛ ابتدا دانشجویان و بعدها، به محض رایحه لایحه ملی کردن صنعت نفت ایران و انگلیس از سوی جبهه ملی^۳، سایر اقشار طبقه متوسط به حامیان او پیوستند. در این هدف، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، یکی از معدود روحانیون فعال در امور سیاست کشوری، یاری‌رسان مصدق بود. سایرین، شامل آیت‌الله خمینی، اغلب به مؤمنان توصیه نمودند تا از ورود به امور سیاسی پرهیز کنند، که در عمل، به معنای دوری جستن از جنبش ملی کردن صنعت نفت و مبارزه در جهت محدود ساختن نفوذ خاندان سلطنت بود. به نظر می‌آید، مدافعان روحانیت این نکته را نادیده می‌گیرند.

با آزادی نخستین گروه از زندانیان سیاسی، حزب توده در جلسه‌ای خصوصی در مهرماه ۱۳۲۰ پایه‌ریزی شد. بنیانگذاران - با شمار کم‌تر از سی تن - اغلب یکدیگر را از زندان قصر می‌شناختند. این گروه‌مآبی در اساس به دعوت ایرج اسکندری؛ شاگرد نزدیک ارانی، ترتیب یافته بود. آوانسیان بعدها می‌نویسد، مقصود اسکندری از برپایی این نشست، گردهم آوردن مارکسیست‌ها و ملیون به دور هم، برای ایجاد جنبش مترقی فراگیر، و نه الزاماً حزبی کمونیستی، بود^۴.

اسکندری این جلسه را در منزل عمویش سلیمان اسکندری، پیر بزرگ جنبش چپ ایران، برگزار کرد. شاهزاده‌ای تندرو، اخراج شده از دارالفنون از سوی ناصرالدین شاه، که به سختی از اعدام هنگام انقلاب مشروطیت گریخت. هنگامی که فراش‌باشی برای دازدن وی به اتهام "بهایی مرتد" به سراغش می‌رود، او را در حال نمازگزاری می‌یابد. برادرش، پدر ایرج، به اندازه او خوش شانس نبوده است^۵. در دهه ۱۲۹۰، سلیمان اسکندری در حزب دمکرات از شهرت برخوردار بود. در جنگ جهانی اول، در کمیته دفاع ملی^۶ علیه اشغال روس و انگلیس خدمت کرده بود. و در دهه ۱۳۰۰، سرپرست حزب سوسیالیست شده و به خاطر مخالفتش با به قدرت رسیدن سلسله پهلوی، به زور از فعالیت‌های سیاسی کنار گذاشته شده بود. با وجود اشراف‌زاده بودنش، در آپارتمانی محقر در تهران زندگی

می کرد. برخی براین باورند که اگر او به سال ۱۳۲۳ در نمی گذشت، چه بسا محبوبیتش از مصدق هم بیشتر می بود.

از دیگر شرکت کنندگان در گردهمایی مذکور، ایمان الله اردلان (حاج عزالممالک)^{۸۱}، دوست سلیمان میرزا از دوران کمیته دفاع ملی، بود. وزیر پیشین و اشراف زاده گرد. اردلان هرگز به زندان نیافتاده، اما اکثر بستگان او دهه ۱۳۱۰ را در قصر گذرانده بودند. دیگر حاضران در جلسه، شامل بزرگ علوی، بهرامی، یزدی، رادمنش، بقراطی و طبری، همگی از گروه پنجاه و سه نفر؛ نوشین کارگردان تأثر که از دستگیری های جمعی ۱۳۱۶ جان سالم به در برده بود؛ حسین خیرخواه و حسین خاشع، دو تن از بازیگران تأثر؛ پیشه‌وری، رضا روستا، چشم آذر، نیکروان، امیرخیزی، اسدی، شریفی و فرهی - همگی از کمونیست های پیشکسوت و زندانی، بودند.

دیگران عبارت بودند از عباس اسکندری، پسر دایی اسکندری و سردبیر روزنامه «سیاست»؛ شیخ محمد یزدی، برادر یکی از اعضای «پنجاه و سه نفر»، برادر بزرگ امیرخیزی که در انقلاب مشروطه جنگیده بود، علی کباری^{۸۲}، کارمند فعال دولت در حزب کمونیست نخستین گیلان، حسین جهانی، نجار و از سازماندهان کارگران در احزاب کمونیست و سوسیالیست نخستین؛ و احمد رضوی، مهندسی از خانواده متشخصی از اهالی کرمان که بعدها وارد کابینه مصدق شد. دو زندانی پیشین زندان قصر هم در نشست مذکور شرکت داشتند: آزاد، سیاستمدار تکرو که به تازگی زیر نام خودش، روزنامه ای بنیاد نموده و زمین دار اشرافی عضد که به خاطر انتشار مقاله در روزنامه ای فرانسوی، به زندان افتاده بود. هر دوی این افراد، دوران زندان خود را در همان بند اعضای متمول گروه پنجاه و سه نفر گذرانده بودند. برخی باور دارند خانواده اسکندری، مصدق را هم به جلسه بنیانگذاری حزب توده، دعوت کرده بودند.

به پیشنهاد ایرج اسکندری، این گروه نام حزب توده ایران را برای خود بر می گزیند، سلیمان اسکندری را به عنوان ریاست تشکیلات انتخاب می کند و روزنامه «سیاست» به صاحب امتیازی عباس اسکندری را ارگان رسمی حزب اعلام می دارد^{۸۳}. این تشکل وعده تلاش برای

آزادسازی سایر زندانیان سیاسی و ترتیب برگزاری مراسم یادبود، دومین سالگرد "شهادت"، ارانی را بر مزارش واقع در گورستان امامزاده عبدالله می دهد و فعالیت های گسترده ای برای شرکت در انتخابات آتی مجلس شورای ملی را آغاز می کند. دراصل آنها نه کرسی مجلس را اشغال کردند. آنها با تأکید بر اهمیت قانون اساسی و "حقوق فردی"، پیش نویس اساسنامه حزب را هم ارایه می کنند. سخن اساسنامه درخصوص پشتیبانی از "دمکراسی" و "یکپارچگی قضایی" در برابر فاشیسم، امپریالیسم، میلیتاریسم (ارتش سالاری) و بقایای حکومت فروپاشیده مستبد، بود. این اساسنامه بر اهمیت "پاسداری از دمکراسی و کلیه آزادی های فردی و اجتماعی-آزادی زبان، بیان، مطبوعات، اندیشه و فعالیت های اجتماعی"؛ "لزوم استقلال قوه قضاییه از مجریه" و "تشکیل دادگاه عالی ویژه ای برای مجازات افرادی که طی بیست سال استقرار دیکتاتوری حقوق فردی و اجتماعی را پایمال کرده بودند" تکیه می کرد^(۱).

به درخواست سلیمان اسکندری، حزب از ابتدا زنان را از حق عضویت محروم نموده، مراسم سوگواری ماه محرم برپا داشت و محلی را در باشگاه حزبی به نمازخانه اختصاص داد. آنها سالروز انقلاب مشروطه را هم جشن می گرفتند. سال ها بعد، ایرج اسکندری می پذیرد که به جهت قانون کيفری ۱۳۱۰ و به دلیل موقعیت سنتی آن دوران و هم از روی لزوم ایجاد جبهه ای گسترده؛ اما پیش از همه به خاطر آن که مسایل اصلی روز آن دوران، دمکراسی، آزادی، حقوق سیاسی و دولت مشروطه بودند، در آغاز آنها یک تشکیلات متعارف کمونیستی پدید نیاوردند^(۲). به طور اجمالی، توده های فعالیت های خود را نخست به عنوان حزبی لیبرال و نه رادیکال، آغاز نمودند.

با این حال حزب توده طی چند ماه بعد، بویژه پس از آزادی آوانسیان و کامبخش، به سرعت به سوی گرایشات چپ گرایانه متمایل شد. این دو تن، به کمک رضا روستا، به طور نظام مند آنهایی را که غیرقابل پیش بینی بودند، مانند پیشه وری، اسدی و آزاد، یا با ثروت و تجملات "فاسد" شده بودند، هم چون عضد، اردلان، رضوی، عباس اسکندری و محمد یزدی را از حزب بیرون راندند. آوانسیان که در آپارتمانی یک

خوابه زندگی می کرد و اغلب می باید از خوردن غذا صرف نظر کند، اشراف زادگان رادیکال متعهد راتحمل می نمود ولی نمی توانست افرادی با زندگی تجملی را به پذیرد. او اعضای گروه پنجاه و سه نفر، روشنفکران مارکسیستی چون ملکی، خامه‌ای، جهانشاهلو، مکی‌نژاد، امید، قدوه، شاهین، عتیقه‌چی، تربیت، ابراهیم‌زاده و الموتی را که از زندان می شناخت، جایگزین این افراد کرد.

در زمانی که **توده‌ای‌ها** نخستین کنگره خود را در دهم مرداد ۱۳۲۳ برگزار نمودند، مارکسیست‌های افراطی، بر آن چیره شده بودند. از ۱۶۸ نماینده حاضر در کنگره، ۲۴ تن از گروه پنجاه و سه نفر، ۱۰ نفر از دوستان نزدیک شان و دو افسر سابق هم‌بندشان در آن شرکت جستند. ۱۴ تن دیگر از میان کمونیست‌های قدیمی زندانی در قصر بودند. پانزده نفر باقی مانده سازماندهان کارگری که در طول دو دهه گذشته گاه و بیگاه روانه زندان شده، بودند.

کنگره، که ریاست آن با **آوانسیان** بود، کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش را انتخاب نمود. کمیته مرکزی راهفت تن از اعضای گروه پنجاه و سه نفر (نورالدین الموتی، بهرامی، ایرج اسکندری، رادمنش، کامبخش، بقراطی و طبری)؛ دو تن از اعضای حزب کمونیست سابق (آوانسیان و امیرخیزی)؛ و دو تازه‌وارد، دکتر فریدون کشاورز و محمد پروین گنابادی^{۱۳} تشکیل می دادند. کریم کشاورز، برادر بزرگتر فریدون کشاورز، به خاطر فعالیت‌های کمونیستی در دهه ۱۳۱۰ به زندان افتاده بود. کشاورز استاد دانشکده پزشکی در تهران، تحصیل کرده فرانسه، در زادگاه خود، انزلی، محلی که پدرش با سابقه مبارزاتی در انقلاب مشروطه، بازرگانی مشهور و نیکوکار بود، از حمایت گسترده‌ای برخوردار شد. خود او در امور سیاسی تازه کار بود. **گنابادی** شخصیت ادبی نام‌آوری در مشهد بود و سردبیری روزنامه‌ای ادبی و مدیریت دبیرستان دخترانه‌ای را به عهده داشت. در دهه نخست ۱۳۰۰، در اتحادیه کارگری و حزب سوسیالیست، فعال بود. پدر وی از روحانیون به نام در مرکز خراسان بود. **گنابادی** سال‌ها بعد، دهخدا را در پدید آوردن لغتنامه معروفش یاری کرد.

کمیسیون تفتیش هم، مملو از فرهیختگان زندان قصر بود. این افراد

عبارت بودند از یزدی، ملکی و ضیا الموتی، جملگی از گروه پنجاه و سه نفر؛ نوشین، کارگردان تأثر و رضا روستا کمونیست قدیمی. جوانان پرشور مارکسیست با تحصیلات عالی، چون دکتر نورالدین کیانوری، دکتر جودت، احمد قاسمی و علی علوی، سایر اعضا بودند. کیانوری که عهده دار رهبری حزب در دوران پس از انقلاب اسلامی شد - معمار دانش آموخته آلمان بود که در دانشگاه تهران تدریس می کرد. پدر بزرگ او، شیخ فضل الله نوری روحانی محافظه کاری بود که طی انقلاب مشروطیت، در سال ۱۲۸۸ اعدام شد ولیکن پدرش دوشادوش انقلابیون مشروطه خواه جنگیده بود. مریم فیروز، همسر کیانوری، که در حزب توده فعالیت داشت، خواهر شاهزاده فیروز میرزا بود که به دست رضاشاه به قتل رسیده بود. خواهر کیانوری، همسر کامبخش بود و از دهه نخست ۱۳۰۰ در محافل کمونیستی فعالیت داشت.

جودت که دانش آموخته سوربن بود، استاد فیزیک در دانشگاه تهران بود. چهار دهه بعد، او توسط جمهوری اسلامی تیرباران شد. قاسمی، مدیر مدرسه سابق، نظریه پرداز مارکسیسم با رساله های فراوان بود که آینده نوید بخش شغلی خود را به خاطر فعالیت های تمام وقت حزبی رها نمود. او برخی از افراد گروه پنجاه و سه نفر را از زمان تحصیلش در دانشکده حقوق می شناخت. علوی از مهاجران قفقازی و از خانواده ای آذری بود که از راه آلمان، همان محلی که از آن در دهه ۱۳۱۰ به ایران مهاجرت کرده، آمده بود. علوی پس از کودتای ۱۳۳۲ اعدام شد.

به محض خاتمه کنگره، کمیته مرکزی ایرج اسکندری و نورالدین الموتی را جانشین سلیمان اسکندری که به تازگی فوت نموده بود، کرد و محمد بهرامی را به عنوان معاون دبیرکل برگزید. آنها همچنین اسامی پولیت بورو (هیأت سیاسی حزب م) که ترکیبی از نورالدین الموتی، ایرج اسکندری، محمد بهرامی، اردشیر آوانسیان و علی امیرخیزی بود را اعلام داشتند. در نتیجه، از میان بیست رهبر بالا، ده نفر از اعضای «پنجاه و سه نفر»، دو تن از همفکران نزدیکشان و سه نفر از میان کمونیست های قدیمی بودند که به پولیت برو راه یافتند. جای شگفتی ندارد که برخی احساس کردند به دلیل نبودنشان در جمع زندانیان